

این رساله متعلق با حکام مولای

جزوینت از مقصد این کتاب مستطاب



در ماه مبارک رمضان ۱۲۹۴ هجری قمری

مطبع محمد حسین بن علی محمد بقا طبع در

مخفی
نامد که این کتاب

نوشته شده است بسیار مقصد مقصد

اول رعایات مثل ناز و نزه مقصد دوم عقود

مثل بیع و اجاره و مناکح مقصد سوم در اقیاعات مثل

طلاق و عتاق مقصد چهارم در احکام مثل میراث و قضا و قصاص

و جنایات و این است ایستادگی مقصد چهارم است و اینم طالع العالم

بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله الطاهین

مقصود این کتاب از کتاب وضع الاحکام تالیف اقل الامام خادم شرح سبیل الثقلین

حسین جابه آمدنی الدارین تفسیر بیان احکام باب اول و با حاشیه

بدانکه میراث مالی است یا حی که مشتمل بشو و اشخص بعد موت او بدگری بکلی چنانچه

آئینه شریطه یا نفی زندید تفصیل موانع و خاتمه این باب بخواند و علم میراث بقا و حیات و

عدیده جزو از دین نصف علم است و حیات مان تا بر تفسیر حقوق بر میراث و چنانچه

ولی ثبات و هر وقت که ملائمت از فدا و موات و تحالک که شری نوع انسان حکام است

است نشان با حکام مورث موجب تمام منیاج موقوف و موقوفه و موقوفه و موقوفه و موقوفه

حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام لایف لعلوه و التناو و اوقاف و اوقاف و اوقاف و اوقاف

این فرموده اند چنانچه از حضرت سید المرسلین علی علیه السلام است که این کتاب و موقوفه

نظم نام و علم و انفس و اوسای و ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد

[illegible]

۴۰

برادران اعیانی موجود باشند و درین مرتبه نیز اقرب یکی اند و نصف مانع ابعده نصف دیگر
 نمیشود اگر چه اقرب صنفی مانع ابعده مانع صنف میشود و اگر یک مسئله اختلاف چنانکه خواهد بود
 اما مرتبه ثانیة بر عام احوال اند یعنی برادران خواهرن برادران مادران برین طبقه
 و نصف بمنزله یک صنف اند و بعد نیست که باختلاف حصص احکام پس از هر صنف
 مانع ابعده نصف دیگر درین مرتبه میشود و اگر یک مسئله جامعیه این عم لا بدین جانب عم لا است
 و در فرقی آن اختلاف و قسم ثانی نسبت و آن بود که نسبت یکی زوجیت و دیگری لا و آن
 در اصل لغت عبارتست از قرب اتصال مراد از آن رفعیام بحسب اصطلاح قرب یکی از شخص
 بشخص دیگر بغیر قرب نسبی بغیر از ذوات و سببی که در شرع موجب ارث است که در توضیح خواهد آمد
 و اتم مرتبه و ارثی است و اقرب درین حد است بطریقیه باشد یکی لا عن نسبت یعنی از او
 که زن و ورم و لا از همان جریده سووم و لا امامت و محقق طو علیه الرحمه و مرتبه دیگر
 او بوده که یکی پنج مرتبه میشود چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی و قسم اول که در حجت است باجماع
 طبقات نسب و غیر نسب جمع میشوند یعنی هیچک از مراتب مانع و حجاب احد از حین ارث
 ارث نمی تواند شد و قسم ثانی که ولایت با اقارب نسبی مجتمع نمیتواند شد چه جمیع مدارج
 آن واجب علی الاولاد میباشد فائده ثانیة در بیان فرض و سهام تقدّم و رتبت
 بدانکه در قرآن مجید شش فریضه تصریح دارد گشته فریضه اول نصف و آن برای
 سه کس پس گشته یکی شوهر یعنی هرگاه زنی بمیرد و اولاد از بطن خود هر چه جای
 رود نمیشد باشد پس خصه شوهر از مال و بقدر نصف مترکه است و ورم
 و ختر و احوه پس هرگاه پدر یا مادر و ختر بمیرد نصف مال او بنا بر فرض بدختر میرسد
 سووم خواهد بود و احوه است چه خواهد بود هرگاه و اگر اقرب از او نباشد نصف مال او بمیرد
 بمیرد و هرگاه خواهر اعیانی باشد با علای فریضه و ورم ربع است و آن بمیرد
 شده است برای زن نسبی هرگاه مرد بمیرد و زنیکه در عقد و اموال او باشد یا در

عقد دوام او باشد یا عقد منقطع باشد طریقات بگذارد علی الشهو و قد رتد بکثرت باشد
اگر چه از طین غیر این زن باشد هر چند باین تر و دس ربع مال بآن زن خواهد رسید و غیر
نیز بماند آن و تفصیلش خواهد آمد و برای شوهر و فقیه که فی البیرو و فزند از طین خود بگذارد
هر چند از شوهر سابق باشد و هر چند باین تر و دس و فریضه سومش هست و آن فریضه
ست و در صورتیکه یکی از اولاد شوهر متوفی موجود باشد آن نزل فریضه چهارم و دولت
و آن نقرض است بر او و دختر پس نایه هر قدر که باشد و هر چند بصوص و کتاب و لحد
صوت فوق ثلثین است لکن باجماع مستثابت شده که بعد و نبات مطلقا باعث سحاق
و دولت است و همچنین و دختر زیاده هرگاه از یک یا دو زن باشد یا فقط از یک زن باشد و فریضه چهارم
بیک ثلث و آن فریضه مادر است هرگاه است اولاد نداشته باشد و اخوه حب نباشد و فریضه
را و آن را در سبب هرگاه متعده باشند فریضه ششم سدس است آن فریضه هرگاه پدر
و مادر است و هرگاه کسی از اولاد نیست موجب باشد آن نزل فریضه مادر است و در صورت حاجه
و همچنین فریضه کلاسه الام است هرگاه که بفرمانند و باشند خواه زن نیست و در وض منصوصه
الفرار با کتب حبه سحاق مطلق است مخصوص آن نیست چه مطلق است و اربع بر چهار قسم است اول آنکه
دارت بشود بفرض فقط و آن کسی است که حق نکاح و کلام مجید بر او مخصوص است و این
و تفصیل آن گذشت و دوم آنکه دارت بشود بقرابت فقط و آن کسی است که دارت میشود
بعموم و سبب اولی الارحام مانند احوال اعمام و هم آنکه دارت میشود بقرابت و بفرض و کای تقرات
و آن پدر است و دختر اگر چه متعده باشند و همچنین خواهر پدر باین تر و دس مع الولد دارت میشود
بفرض و بدون آنکه دارت میشود بقرابت و دختر آن دارت میشوند بالسران بقرابت و بفرض
بفرض و خواهر آن پدر دارت میشود با برادران پدر بقرابت و تنها بدن را و در آن بفرض
چهارم آنکه دارت میشود بفرض و قرابت هر دو آن کسی است که فریضه برائی او متعده باشد
و در آن چیز سبب و بار برسد مانند با و در دختر که نصف بدختر و سدس مادر بفرض

فائده را آنچه بدانکه این مندرجین حقیقت از منقسم کسوت کسر عرفی است پس اینست از ابراهیم
 واحد و بحسب اصطلاح اهل حساب عدلیت مضاعف و مضاعف بسوی دوی دیگر که از واحد فرض نمود
 شدند علی انچه منقسمه و اصل عدلی که استخراج این کسر از آن ممکن باشد مخرج آن کسر که بنده کسر منقسم
 است کسوفین آن کسوت منقسمه است که نامی بر هر واحد از آن متعین است که لطف باین کسر
 بر اسیله آن هم منقول کرد و اهم که اهم خاص است آن متعین نیست و این غیر کسری است که
 خاصه مقدار است چه از هیچ وجه تشخیص ندهد و اگر در محله کسر مساوی که از تغییر بخود ظاهر است
 مانند آن یعنی منبالی که در هر جزئی آن که در هر سخن منتهی است باین کسر هم متعلق میشود و محلات
 مقدار که غرضی از آن ریاضات منقسم است کسوفین باشد یا هم منقسم میشود و غیره چون نصف و
 جزو از یازده جزو و معطوف چون نصف و ربع و جزو از یازده جزو و جزو از سی و نه جزو و جزو
 سدسان ثلثه اربع و دو جزو از یازده جزو و معطوف ثلث و جزو از یازده جزو
 و غیره و مخرج کسوفین منقسمه به منقسمه که در هر صورت اجتناب کسوفین معطوفه
 تحصیل محلی شش که جمیع بضایع قانون می باشد و طریق التمس که اول استخراج منقسمه است
 منقسمه و به منقسمه که ایستادگی از متوافق منبانی اندی باشد اصل چهار عدد از این است چهارگاه
 بیرون نیست پس اگر هر عدد مساوی باشند تا شان اندو اگر که وزان به باشند پس اگر اول کسوفین
 نماند یعنی هرگاه اول اکثر طرح کنند بدو مرتبه یا مدت عدیده از اکثر چیزی با نماند پس
 منقسمه را اگر عدالت غیر منقسمی هر دو باشد چون شش و چهار که هرگاه دو و او را
 از آن مایه کنند هیچ باقی نمی ماند و چون دو و او را که هرگاه سه تا سه از این هر دو را کنند
 چیزی باقی نمی ماند پس متوافقانند و این نسبت را توافق میگویند و گاه است که عدالت
 اعم میکند از عدد که بنا بر طریقین باشد و از عدد یکم باشد با طریقت اول و بعضی توافق
 بالمشایع میگویند و این اعم است از عدالت که گاه است که در عدالت مغایرت طریقین باشد
 میکنند پس اصل خارج میشود و این توافق یعنی لایخص میگویند و در اینجا نیزه تعالی معنی

مرادست و لیکن در ذلالت مناسبت و بعضی مرادست در اقل احتیاج باعتبار توافق المعنی الی
 بنوعی که ظاهر فی اهل سببها و این عبارت را عاود مشترک میگویند و هرگاه دو عدد یا زیاد
 باشد اعتبار با کبر آن میباشد و کسر را که این عاود مشترک باشد و فی بین العدین گویند پس
 مثال اول توافق نصف است بعلت آنکه دو مخرج نصف است و مثال دوم توافق ثلث
 چه سه مخرج ثلث است و همچنین در توافق عبارتست از هر دو که از یکی ازین متوافقت گرفته شود
 نسبت توافق و اگر عبارت از واحد که عاود جمیع اعداد است عاود مشترک میماند باشد پس آن دو میان
 به آنکه واحد هر چند نباشد و اقل اعداد نیست لکن معرفت و مساوات و اقل و واحد و عدد
 می شمارند و اینهم حالتی است که در عدد ثالث قید غیر واحد و زوده واحد با برین میان جمیع ا
 میداند که از هر تعلیمی مثال متناظران ظاهر اند که در شناختن آن حاجت بقا و نیست اما بود
 پس شناخته میشوند باین طریق که اکثر اقل قسمت کنند پس اگر چیزی باقی ماند پس اقلان
 و اگر چیزی ماند که اقل باشد آنقسمت علیه اکثر از واحد پس مقسوم علیه آنرا میگویند و اگر چیزی
 کمتر از آن با ماند پس اقل را باقی تالی میگویند و همچنین آنرا میگویند و اگر چیزی با ماند پس اقل
 میشود از سبب آن متوافق اند و مقسوم علیه غیر عاود مشترک است و اگر واحد با ماند دلیل تباین
 و هرگاه حسب مخرج مشخص نمایند پس اخطه کنند و مخرج را از مخرج کسر معطوفه پس اگر فاسد باشد
 یکی را دیگر می نمایند و اگر متوافق باشند پس و فقی یکی را از او همین مخرج بنامند و اگر
 متناظر باشد اکثر را اکثر کنند پس اگر مخرج کسر معطوف را زوده و نباشد آنچه حاصل میشود
 مشترک خواهد بود و اگر زیاد باشد پس این حاصل را با مخرج کسر ثالث اعتبار کنند و اقل کنند
 بان مثل آنچه گذشت و علی القیاس پس آنچه حاصل شود همان مطلوب است پس در تحصیل مخرج کسر
 شعبه دور و در ضرب میکنیم لکن این حال ضرب را که شش است و نصف را ربع ضرب با هم
 از جهت توافق و حاصل ضرب را که دوازده است در جنس ثلث تباین پس نسبت حاصل میشود و
 و اقل است و این پس اکتفا کردیم نسبت ضرب کردیم آنرا در سبب تباین پس حاصل شد چهار صد

و فرضیه می نمایند خواه کسر مفروض باشد و خواه کسر معطوف و خواه مضاف و خواه هست که زیادتر
توسع میکنند پس مخرج سهام مطلوبه را فرضیه میخوانند اگر چه سهم مفروض میان نیانند باشد
لکن سبب ارباع این تقسیم سهام فرضیه بزرگ و دیگر غیر از بی القروض باشد نه اصل فرضیه
مفروضه و کتاب الیث را کتاب و القس این را میگویند یا تقلیداً للقروض علی غیر المقسم
انحصار المقصود چهارتا و هرگاه این دانستی پس بدان که فرضیه یعنی مخرج مفروض سهام از سهم
بر وزن نسبت نوع اول آنکه بقدر حصص و نه باشد و آن دو قسم است قسم اول آنکه
مخرج فرضیه منطبق باشد بر عدد و نسبت پس آنکه کساری را از آن لازم نیاید چون اگر عدد کسر شود
چه همه و واحد یا بعض کتاب بحمد نصف است و مخرج آن دو است و سخت هم دو تا بر یکی
و احده را از شش بگیر و پنج از هفتیم من غیر کسر و لا اقل کسار قسم دوم آنکه اصل فرضیه یعنی مخرج مفروض
زیاده بر سهام و نه باشد لکن بر عدد و نسبت منقسم شود و نه باشد پس درست که نسبت را
اعتبار کنند و میان نصیب عدد و نسبت کفای کنند و درین کتاب این توافق را یعنی لا تعنی
نسبت داخل اعتبار میکنند بلکه داخل اربع شود و این میکنند چه ارتفاع فرضیه که سبب تقسیم
بدون آن حاصل نمیشود آری اگر نصیب کمتر باشد و عدد موافق آن اقل در نسبت حکم داخل نمیشود
لیکن چنانکه فرضیه در مقیوسات کساری و در مسئله از مخرج بحث خارج خواهد شد و همچنین نسبت
تأمل پس چه بخصار اربع کردید و هرگاه این دانستی پس بدان که کسار خارج نیست از یک بر وزن
و احده است یا بر وزن تعدیل کسار بر وزن واحد باشد پس در کسار و در کسار و در کسار
و نه و نسبت بنابرین باشد و حکم آن است که عدد و نسبت اصل فرضیه هر کسند پس آنچه حاصل کرد
آن اصل مسئله است که از مخرج و در بر و در اصل فرضیه از دست یکی ای مخرج و یک بر و در
و آن مکتوبه پس در آنکه اصل فرضیه است و عدد آنها که دوست هر میکنند چه حاصل میشود و از آن
تقسیم است و هر چه بر هر دو در قبل از ضرب از سهام میرسد آنرا نیز در باقی
الانین میدهند که همین مقدار حصه او از اصل ضرب که فرضیه صحیح است خواهد بود مثل

ابرین پنج فصل فیضشان شناس است که پنج سدس است و نصیب بون است که
 منقسم میشود و بر آنها بدون کند و چهار تا که باقی است نصیب پنج و خست بر آنها کند و بون
 آنها پنج است نه نصیبشان اصل و فیه که شش است منصرف بقوه و للبنا این حاصله که یکی است
 و فیه صحیح است که تقسیم از آن است می آید و هر چه بر احد از فیهین اصل و فیه بر سید و فیه
 از فیه صحیح خواهد بود پس با ابرین از پنج سی سهم و سهم خواهد بود و بر او قرآن است که اینها
 و پس از بقیه صورت و م که نسبت توافق باشد پس فی عدد از اصل و فیه و نصیب سکنین
 حال اول فیه صحیح خواهد بود و حال فی نصیب باقی و از فیه نشان این است که یک در او
 ما و بر او را عیار و است باشد پس اصل و فیه شش تا خواهد بود یک سهم به بر او را و خواهد رسید بر کند
 پنج سهم بر او را و آن عیار و آن منقسم بر دو و آن که فیه است و سیاه پنج و ده توافق است
 است مالمعنی الا هم پس یک و ده و دو تا که خیر و فیه عشره است و در شش تا که اصل و فیه است
 دو و ده میشود پس بر او را و از آن و تا منصرف بر واحد فی الاثنین به بر او را و آن عیار و
 منصرف نصیب بون فی الاثنین خواهد بود پس یک کافی الکفایه و شل ابرین شش و خست اصل و فیه
 چنانکه گفت شش تا و دو تا که نصیب بون است غیر سکنه چهار تا که نصیب شش است بر عده آنها که شش
 یک میشود و فیه توافق نصیب و او بر شش و فیه عدد و نصیب اصل و فیه ضرب کرده میشود حال عده که چهار
 تقسیم از آن صحیح میشود شش تا که شش است بر ابرین البقیه منقسم خواهد شد و واره باقی است اصل
 پس از اینها که کند و بر انداز یک بون باشد پس آن و شش تا یکی آنکه کسر آنکس و نصیب بون
 متحقق شود و فکر که با آنکه کسر اند از نصیب بون واحد باشد بر بعض فیهین نصیبان یک کسر باشد
 و بر هر قدر یاز و شش بون شش متعلق اول آنکه نصیب فیهین من یک کسر علیهم بعد از شش تا و فیه
 شش تا باشد و آن پنج صورت دارد یکی آنکه عده و بر فیهین با عده فیهین و یک است و است و باشد حکم
 آن است که الکفایه با عده واحد فیهین و الا عده و ضرب یک است از اصل و فیه نشان این است که یک در
 ما و بر او را و است باشند اصل و فیه نشان است تا خواهد بود و فیه که نصیب ما و ی

[illegible]

و اگر تو افق در میان چند باشد جزو قیاس باشد و اول را در میان قیاس و فصل را در قیاس
 ثالث ضرب کنند اگر حاصل اول باشد ثالث تو افق باشد و اگر ثالث در قیاس باشد اگر
 نماند و اگر ثالث در قیاس باشد اگر حاصل اول باشد و اگر ثالث در قیاس باشد اگر
 کنند پس آنچه حاصل شود تقسیم بر آن چه خواهد بود و مثال صحیح و در صورت اول این است که اگر افق
 چهار باشد و در میان شش نصفی از افق کی است از جمله شش و نصفی پس آن شش و نصفی
 بر دو مانه و شش است و در بین هم تو افق نصف و در اندیش نصف چهار است و در میان شش
 و شش است که در میان شش حاصل شده و از آن که در میان شش است که در میان شش است که در میان شش
 و چهار است به بیان هر یکی چهارده و در صورتی که شش است که شش است که شش است که شش است که شش
 و در میان شش است که در میان شش حاصل شده و از آن که در میان شش است که در میان شش است که در میان شش
 آنست که شش باشد و نصفی از آن است که چهار است و باقی شش نصفی عام و نصفی از آن
 باشد آن نسبت نماید و از او با هم تو افق چه در میان شش است و آن باشد اعمام که شش
 تو افق نصف است و در میان شش ضرب کردیم و در میان شش حاصل شده و از آن که در میان شش است که در میان شش
 و از او شش ضرب کردیم که در میان شش حاصل شده و از آن که در میان شش است که در میان شش
 شش ضرب کردیم چهار صد و در میان شش حاصل شده و از آن که در میان شش است که در میان شش

نسبت زید و یضه بن ۱۲ اعمام من ۳۲			
عدد در قیاس	قیاس اول از افق	قیاس ثانی اعمام	قیاس ثالث آخرال
۱۰	۱۰	۶	۹
نصفی	۳	۵	۴
نسب میان	ثابت	ثابت	ثابت
نسب میان الاعداد		تو افق نصف ۲	تو افق ثالث ۳
اعمام	از اعمام ۱۲	از اعمام ۱۲	از اعمام ۱۲
اعمام	اعمام ۱۲	اعمام ۱۲	اعمام ۱۲

و اگر تو افق در میان چند باشد جزو قیاس باشد و اول را در میان قیاس و فصل را در قیاس
 ثالث ضرب کنند اگر حاصل اول باشد ثالث تو افق باشد و اگر ثالث در قیاس باشد اگر
 نماند و اگر ثالث در قیاس باشد اگر حاصل اول باشد و اگر ثالث در قیاس باشد اگر
 کنند پس آنچه حاصل شود تقسیم بر آن چه خواهد بود و مثال صحیح و در صورت اول این است که اگر افق
 چهار باشد و در میان شش نصفی از افق کی است از جمله شش و نصفی پس آن شش و نصفی
 بر دو مانه و شش است و در بین هم تو افق نصف و در اندیش نصف چهار است و در میان شش
 و شش است که در میان شش حاصل شده و از آن که در میان شش است که در میان شش است که در میان شش
 و چهار است به بیان هر یکی چهارده و در صورتی که شش است که شش است که شش است که شش است که شش
 و در میان شش است که در میان شش حاصل شده و از آن که در میان شش است که در میان شش است که در میان شش
 آنست که شش باشد و نصفی از آن است که چهار است و باقی شش نصفی عام و نصفی از آن
 باشد آن نسبت نماید و از او با هم تو افق چه در میان شش است و آن باشد اعمام که شش
 تو افق نصف است و در میان شش ضرب کردیم و در میان شش حاصل شده و از آن که در میان شش است که در میان شش
 و از او شش ضرب کردیم که در میان شش حاصل شده و از آن که در میان شش است که در میان شش
 شش ضرب کردیم چهار صد و در میان شش حاصل شده و از آن که در میان شش است که در میان شش

الکس که تعلق را بخیر و فقی رو کند خواه توافق در هر فریق باشد و خواه در بعضی خصوصیات
و فقیه را با هر دو در صورت ثانیة بالبعد استقله کمافی القابین نسبت دهند که یا متوافق یا متکلف
اینما است یا تماثل مختلف پس آنهم پنج صورت دارد یکی آنکه اعدا و بعد و اینها جزو فوق متماثل
باشد پس بیصوت می باشد بر ضرب یکی از ان اصل فلیضه اتغایاناید متماثل است که شخصی
ست بر شش وجه یعنی چهار وجه و مطلقه فی المرض که با کمال در باب ث و حکم و جابدا
و شش را در ساد و دو کس از بر و در آن یک که شش و در بخا و و کسر نه کس و مطلقه و از فو شش
فراهم آمده چهار وجه است یعنی ربع اند و کلا لام مستحق ثلث پس منخرج مشترک که مضرب بر چهار یعنی
و و از ه است پیدا کردیم و این فلیضه اصل است و آن نکسیر شود بر هر یک از فوق ثلثه فلیضه
اخو و اوج از ان سه تاست و فلیضه کلا لام چهار وجهه کلا لام پنج و عدد هر واحد نصف فلیضه
فلیضه بی اول توافق ثلث و از و با تا بالانج ثانیات بخش پس که حکم اعدا و را جابدا و فقیه و نا
ثلث شش و ربع شش و شش است پس اعدا و بعد و متماثل اند اگر کفا کردیم بر ضرب و در اصل فلیضه
که و از ه است بیست چهار حاصل شد فلان اوج شش و فلیضه بیست و چهار و کلا لام الا حتم ثانیة ثلثها و الفقه
الباقیه کلا لام الابد تقسیم علی حسب اعدا و هم من غیر کسر و بطول مثال دیگر که توافق نسبت بعضی
دار و اینست که شخصی زوجش را بر دو باب گذاشته باشد چه اصل فلیضه شان در بیست و چهار است
که سفر و یکی از ان بر او چهلین سکه را بر او فلیضه و فرین بعد و در شان یکسبت که آنکه فلیضه
او را اعدا آنها بیان فلیضه بیست توافق است یعنی اعم باعد آنها و توافق ثلث پس و کردیم
بدیه که ثلث آن باشد و این و باعد از و اوج مثال است پس اگر کفا کردیم بر ضرب و و و اعدا
اصل فلیضه که چهار است شش حاصل شد پس و هم از ان بر او هر دو وجه است شش
رای شش را و تقسیم علیهم ملاک بر صورت دوم آنکه عدوین را بعدا و بعد الی و متداخل باشد
و کسبش آنست که اکثر را در اصل فلیضه ضرب کنند خواه توافق و بر جمیع الضاد و اعدا و متحقق باشد
و خواه بعضی در خفا و اعدا است نه توافق بالعین لا غم مثال صورت اگر این است که شخصی مرده

[illegible]

در نصف عشر ضرب کردیم کعبه است حاصل شان ابراصل فرضیه که دوازده است ضرب کردیم بهر
چهار صد حاصل شد پس برای اروج سه صد و شصت خواهد بود و الباقی بیست و یک واحد عشریه
سپا بر آن خورده مادر چهار صد شد و اکل ستم عشر و آن برای خودی شصت و یک ستم انا عشر و آن
فرض شد آنکه چهار زن و آن حاصل و در میراث شد پس اصل فرضیه از شصت خواهد بود و نصیب اروج
و آن با عرض شان تایید و این را باین که شصت و یک ستم با نصیب بر آن آن با عرض شان توافق بر
پس بر کرده شد بسوی شش که سبب حل و دوست و در میان چهار و شش توافق بر نصف است
و در اوج شش حاصل شد و شصت ضرب کردیم نمود و شش حاصل شد پس برای اروج دوازده
بود و اکل ستم شصت و برای بر آن چهار و اکل ستم انا عشر صورت چهارم آنکه اعداد و اعداد
چهارم یعنی اربعی و با ستم تاین شده باشد و شصت که یکی از دیگر می ضرب کنند و حاصل شصت
و شصت و علی هذا القیاس شصت آنکه شش زن شدند و از برادران مادر و دوازده نفر و از پدر
طبیعت پنج اصل فرضیه پنج عشر که خواهد بود و میان پنج فرض اکل از اروج شصت فرض
کلامه الام تعدد آن دوازده است و نصیب اروج از اکل ستم است و ستم بی اوج نصیب شصت
و اوجه الی این نصیب کلامه مادر چهار است توافق است با عرض و شش بر آن ربع پس
کرد و بیشتر و کسبیه که ربع عدد آنهاست و نصیب کلامه پدر پنج است که موافق با عرض و شصت
شان پنج است و اربعه و بیاضه و پنج میان است پس لا محاله ضرب می کنیم و در دوازده و
ارواح و می شود دوازده سه صد و شصت حاصل خواهد شد پس ستم از اروج خواهد رسید و اکل ستم
و کعبه و سبب کلامه مادر اکل ستم عشر و کعبه پنجاه هم کلامه پدر اکل ستم ستم و مثال دیگر که
توافق در میان نصیب و بعضی تحقق باشد و در بعضی و اعداد و ستم میان شدند
که چهار زن شدند و سبب پنج نفر و پدر و شش نفر و مادر و شش نصیب شان از
دوازده ستم خواهد شد کما سلف لما سلف و نصیب خورده مادر که چهار است با عرض آنها
و توافق بر نصف و در دوازده تا که نصیب اروج است با عرض آنها تاین و پنج تا که نصیب بر آن

ابن ۱۴	ابن ۱۴	بنت ۱۴	بنت ۱۴
ابن ۱۴	ابن ۱۴	بنت ۱۴	بنت ۱۴
ابن ۱۴	ابن ۱۴	زوجہ ۱۴	زوجہ ۱۴
ابن ۱۴	ابن ۱۴	زوجہ ۱۴	زوجہ ۱۴

مثالی که یک نفر بیدمره باشد و شش زن و دوازده کس از اعام بدو و شصت عمه بدو و ده کس از
اعام مادر چهارده احوال بدو و ده خانه بدو و بخا و شش نفر احوال مادر که شصت اصل
فرضیه و فرضیه از دوازده خواهد بود و هر چه خرج مشترک بین الربع و الثلث همین است لکن تعظیم
فرضیه و وصوت و از هر یکی انگیزه ازواج را یک فرضیه و اعام را مطلقاً فرضیه دیگر و احوال را
کذاک فرضیه ثالثه و فرضیه فرضیه فرضیه ازواج که سه است از جمله دوازده از دوازده فرضیه تخم خواهد
شد الا نکار محسن چهار از آن که نصیب احوال است نسبت بعد از آنها مکتوب و پنج باقی نصیب باقی
بسیار محسن پس نظر کردیم در میان الاولین توافق ثلث باقیم و از احوال از دوازده الثلث و هفتم
و بین او طین پس بنده نصیب احوال که چهار است و عده سهام شان که باقیم چهار است توافق تمام
است پس در محکم تجزیه فرضیه آن که یکصد است و شش است و سیاه نصیب اعام که پنج باقی است و سهام شان
که از فرضیه اول است و نیز توافق بخش و جز و توافق آن اصل شصت است و در نیم اجرا مجموعه با یکدیگر
در صد است و شش متد خان اقسیم و از حساب اقسیم گفتا که از یکصد از آن نسبت و اقسیم صد است شش از آن اصل شصت
این بود توافق البعد باقیم فرضیه که در نیم صد است شش را که است یک و در شصت یکی که در شصت
صد که در نیم از اصل فرضیه که دوازده باشد دوازده هزار و دویست و سیصد و بیست و هفت و چهار
برای است با دوازده خواهد رسید کل منسب است و از ربع اقسیم باقی از دوازده و ثلث است که در دوازده

و حالات پدری کل سهم بانه و انعام مشاء و باحوال مادر یک ثلث کل اربعه و عشر و با
و با که چهار چهل است با عام سهم سه و ثلث آن با عام پدر و در سهم با عام یک یک سهم با
مکمل سهم با ثلث عشره سهم کل سهم بانه و ثلث آن با عام مادر کل سهم بانه و ثلثه
و ستون اید که طریقه تقسیم هر فردی است که هر فردی را و ارث مستقل قرار داده و در نظریه را
بدستور سابق درست کند و بعد از نسبت بین سهام دهه الفرصه و نصیب افراد مثل اعدا و شش
اعتبار کرده عمل سابق العمل آن در مثل و در سخن منتهی خوال منفرد بین که منفرد و ارث شود باید که
متر و کات راسه حصه کند چه کالاه الامم صورت تعد آنها و شش ثلث اندک اصل فرصه از سه خواهد بود
پس نصیب نهایی است و عدد و شش آنها که بخواه شش است باین آن پس آن را با شش یکبار
بعد آن نظر میکنند و نصیب خوال پدر و آن و هشت و در میان عد سهام شان که طریقه
عدد و شش شان است و چهار است لال القسمة بینهم بالسویه نسبت توافق نصف یا قسم پس
که و کم اگر محذور و بی معنی و واره بعد آن نسبت اویم و واره را به بخواه شش توافق بینا ربع یا قسم
ضرب کردیم ربع و واره را که سه باشد در بخواه و شش یکصد شصت و هشت حاصل شد پس اصل
فرصه ضرب کردیم با القصد چهار حاصل شد و بعد نیکه التصحیح این فرصه منفرد افادع میشود نسبت به
آن نصیب خوال از فرصه اولی علی مادر و همچنین که با عام منفرد بین افراد ارث کرد و انیم اصل
فرصه شان نیز از سه سهم اید و فوجی نفرین در میان اینها غیر از اعام مادر کسی نسبت آنها و صورت
تعدد و تحقی ثلث اندک و ان الفرصه من ثلثه هر مخرج ثلث و چونکه یک سهم از جمله حق با عام است و
انها که و هشت با ثلث و در سهم با ثلثی اعام نسبت عدد و شش نهایی است چهار احد و ثلثه
مبطل و و شش اگر خواسته بودیم معاً تقسیم سهام کنیم با محققه و اگر خواسته بودیم تقسیم کنیم با
رافضین اختیار کردیم یا نصیب عدد و شش است پس در ویم عدد و شش و فوجی که آن فوجیه است نظر کردیم
بین عدد و فوجین بعد و نسبت است توافق نصیب بینهم نسبت شش و فوجیه شش را و واره را ویم با واره اصل
که با شش و اصل و نسبت با ویم هم الفرصه با نصیب اعام که نیم تا و کما سلف شاره الیه بکمال العمل کما فی صفة

و طریقت و دیگر اینهم نشیخا و ملازمان نمی گنیم تا مثال فیصل اجتماع نسب از اینه بین لایحه اولیه و ثانیه
 ملائع با اینهم بدست آید و آن نیست که در مثال ضربت او لا فایده را که دوازده بود و سی و شش
 فرض کنیم باعتبار اینکه در تعیین تخمین سهم محتاج می شویم که استخراج ثلث ثلث و ثلث دوازده چهار
 است و آن با سه بنایین از این ضرب می کنیم و عدد دوازده را در سه می شش حاصل می شود و باقی
 جلگی مرتبه را سه فریق قرار داده بودیم الحال پنج فریق قرار می دهیم پس از این یک فریق اند
 و عدد ورس آنهاست تا و میانه لغیب آنها که نه است و عدد وشان توافق ثلث است پس
 می کنیم از این ثلث آن دو است فریق دیگر اعظام مادر اند و آنهاست پنج سهم اند از جمله با اینهم
 باقی بعد اخراج الریج الثلث و عدد آنها ده است و میانه توافق با بخش پس و کریم عدد ورس
 آنها را بخش آن که دو است و میان جزی و و فریق اول و فریق ثانی تا ثلث پس و کریم که باقی
 نمودیم و فریق سوم اعظام پدری اند و لغیب شان ده است از یازده باقی و عدد آنها از
 است بست لکن بهام شان می دوست و میانه توافق با بخش پس و کریم عدد و سیام و
 بجز و فریق آن که شانزده است و بین احد التام لکن که دو است و میانه این شانزده تا داخل است
 فاکتینا ما کثر ما و فریق چهارم احوال پدری اند و آنهاست ثلث الثلث یعنی سستی چهارم
 اند از جمله می شش سهم و عدد آنها پنجاه و شش و میانه توافق بالریج پس بعد از چهارده باقی ماند
 میانه شانزده و چهارده توافق با نصف است پس ضرب کردیم نصف شانزده را در کل چهارده
 یکصد و دوازده حاصل شد و فریق پنجم احوال پدری اند که نصف آنها و ثلث ثلث است
 یعنی هشت تا و میانه این هشت و عدد ورس شان که است و چهار است توافق بالثلث
 پس و کریم عدد ورس بخش آن که سه است و در میانه یکصد و دوازده و سه بنایین است
 و دوازده را در سه تا ضرب کردیم سه عدد و سی و شش حاصل شد پس در اصل فایده که می شش
 است ضرب کردیم دوازده هر دو و شش رسید و اجتماع نسب الریج در اجزاء و فیه تحقیق
 کردید کیفیت عمل آن بوضوح انجامیده صوته

میت زید اصل غفر عنه ۱۲ غم ۳۹ غم ۹۶ غم ۱۲۰					
نسب	نسب فی اصل	نسب فی دوم	نسب فی سوم	نسب فی چهارم	نسب فی پنجم
ازواج	اعمام مادری	اعمام پدری	اخوان مادری	اخوان پدری	
۶	۱۰	اعمام عمت ۱۲	۵۹	۲۲	
۶	۵	۶۰	۳	۶	
نسب	توافقی بثلث	توافقی بحسب	توافقی بنصف	توافقی برع	توافقی بشن
حکم در اجزای الوفاقی	۲	۲	۱۶	۱۲	۳
النسب	بینهمما نخل	بینهمما نخل	بینهمما نخل	بینهمما نخل	بینهمما نخل
ساقط	ساقط	ردالی الوفاقی	نسب الوفاقی ۱۱۶ اصل ۱۱۶ اصل	نسب الوفاقی ۱۱۶ اصل ۱۱۶ اصل	نسب الوفاقی ۱۱۶ اصل ۱۱۶ اصل
حاصل العمل سابق مفروب	اصل الفقهیه مفروب	اصل الفقهیه مفروب	المسبلخ	۹۶	۱۲
لا ازواج	لا اعمام	۵۰	لا ازواج	۳۲	۳
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
لکل	لکل	لکل	لکل	لکل	لکل

نوع و وجه انکه مخیر فردی بعد از آن از حقوق دوی الفردی من بفراید از دوی الترابی کسی
موجود نباشد که یا با او عاقد کرده پس این حکام احتیاج بر پیشو چه و زید من حق المایه نصیره
من ایند بعبیه باطل است یعنی اشترک عصبه بعید و اینجا از فرض نیست باخت و انندان
بماند که این بایه نعماد اهل سنت یا جماعی حکم شده و نصیر من متواتر باطل است چه دانستی که حکم
مراتب شاعره از مراتب متقدمه ارث نمی تواند شد پس اهل فرض من مانع و حجب عصبه من تقدیم
و بعد هر دو اهل محاله اینجا بانی میاندز کرده میفرودن بنشین منضا علاوه اخت و خنیز لایق این
که کس از این کلی کلامه الاسم کلام سیما لایق باشد و همچنین مکرده می شود و بر این مکرر و در وقت
و جود حجب از اراد و عن لیس جابجاء غفرت خواهد آمد و در کس می حجب مهم را با ابا او نخوا

و علی الزوج من عدم کل لاریت سوی الامام علی اوجه کذا کل مع غلته الامام و لاریت علیها و
 ساینکه بعدین مثلا هرگاه شخصی بخرید و در اوست یکبار و پس بینه و خیر من و
 نصف است و در بینه پس بدین مخرج مشترک آن شش است هرگاه نصف آن که شش است بدین
 و بدین آن که یک است بدین مانی میاید باید که از نسبت بسام اربعه هر اوست ارباعا علی
 را آنها و بکنند باین نحو که اصل در بینه مشترک را که شش بود است درین و تا ضرب کنند لافوق بینه
 الاثنین و الا ربعه کلی و افره خواهد شد پس شش یا بدین شش الفرض میدهند و و تا بدین
 چهار یک میاید بکنش که اصل در بینه سه هم می یافت ازین با تاسه یک و اگر یک سهم میگرفت یکی را
 پس بعد از او حصه دختر را و حصه پسر را خواهد بود و اگر دو دختر و پسر یکبار و دو حصه و دختر
 و و ثلث است و مخرج آن سه است و در بینه بدین است و مخرج آن شش است پس از جهت تا داخل تھا
 با کثره و میشود و یکی باقی می ماند چون که هر دو دختر چهار سهم میدو یکی بدین و علی حسب بسام اربعه
 خواهد شد یعنی بقسوم من ثلثین للثانی و ثلثین لاول ارباع چهار سهم و در صورت ثانی پنج سهم کل است
 و هر سه بعد بینه نسبت النوع سوم اکه از زوجین مجتمعه مخرج آن کمتر باشد پس حکم آن تا بدین
 نسبت که نقصان عامه خواهد شد بر کسانیکه ذکر و میشود بر آنها مخرج و وجه پس هرگاه و در صورت
 مرد و است بغير از و دختر هر دو و اگر بیکه شش پس بینه یعنی مخرج مشترک شش خواهد بود و چه مخرج
 نشان سه است و مخرج نصف و اما و میان هر دو تا بدین است پس سه را و و مخرج شش تا حاصل میشود
 که در شش هر سه بی کم و کاست با و عامه خواهد شد و نقصان خواهد بود آن من الغنم علیه انصرم
 خلاصه انیکه بخرج و وجه نقصان عامه خواهد شد چه حق تا حصه و او تا اینها مضبوط ساخته که آن
 تجاوز لقیق اند و نقصان من اهل نمی تواند شد اگر نیست و بنا و احت و اخوات الا و این الا محقق
 شترال و فاقع بدین را و درین بدل علی نقض داخل ساخته و آن خطاست که نامه علیه جامعه و اهل سنت
 و چنین صحت و قبول قابل شده اند و آن عبارت از ارتفاع سهام و طریقین نسبت که آنها از مخرج
 مشترک کینه و اوصاف را یکدیگر جمع میکنند هر چند عدد آن از مخرج بالاتر و و و بعد از آن بوفی عدد

بناست که عدل پس از انصاف کرده با عدلانات جمع نمایند هر چه حاصل شود در صورت ربح و زیان تقسیم
و اگر زیان باشد با اینها جمع شود حصه و انکشان یعنی ربع بشویر المثل بن سید هند و ابی القاسم
الا و لا علی سلف و اگر اجماع خصمین شود پیش از گردیدن با دیر یا هر دو با اولاد جمع شود حصه هر واحد
بدر و ماوریدین مال خود اید و ابی القاسم علی الا و لا و کلبی مکرر صوت اجماع احد اللبونی
با دختر واحد یا زاده اجماع کلبیا با دختر فقط اینجا از وزن شان باقی مانداریا یا با انا سار
اینهار و اگر چه فیسو علی حسب سهم مثلا هرگاه دیوفات یافت و بدر و ماور و دختر را و شاکر که شاکر
پس اصل فرضیه ازینجا نشستن سهم خواهد بود لانه المخرج المشترك بین النصف و السدس للتدخل لکن
نصف آن که سهم است بدختر داده شود و یک سهم که سدس آنست بیه و همچنین یک سهم با در یک
سهم و یک بانی خواهد ماند و چونکه سهم بدختر سه سهم است و یک یک با و در و یکی نیم سهم میشود پس اگر سهم با
هم پنج تقسیم نمایند علی حسب السهام و تحقق خواهد شد لاجرم شش را پنج ضرب می کنیم حاصل شش
بسی سهم میرسد و منبج تقسیم نوالی حمله سهم مساویه حاجت شده است بسوی سهم که رسا
معرفت قدر فرضیه و قدر و هرگاه محصل آنرا در تقسیم پس رجوع با فل سهام او است از کثر آن که
استعد است که در عمل ساختار است که این کثیرا لآخره بود و بغیر می شود پس در انصاف محاط فقیه
از دست نباید داد و دستورها و اگر فقط پدر را با دختر که از و در صورت هم اصل فرضیه شش تا خواهد بود
و بعد از فرض سهم با خواهد ماند و چونکه در فرض چهار را از جمله سهام صرف شده آن سهم را
باید چهار حصه کنیم پس محاله اصل فرضیه که شش است آنرا در دو که جزو فرض چهار ضرب می کنیم حاصل
آن دوازده سهم میشود و تقسیم آنرا در بیست اید و مرجع آن بسوی چهار سهم متواید شود و هرگاه با این سهم هم
پانزده جمع شود حصه او ما خود می بود پدر و ماوریدین خود را می برند و ابی الا و لا و الهامه
ان لم یقر و انشا و اگر فرض شود که میت با پدر و ماوریت یا بنات را که شش پس داخل شش
زوج مطلقا و ماور و بصورت تعدلات نباید حسب ال سنت مستلزم عول خواهد شد و نباید
حق نقصان تلقی بدختران که در وقت کما ت الاشارة الیه هرگاه این دانی پس آنکه سهم بدختر

۲۴
 سبط تفصیل است اول اینکه مرین فضل جب خوة مذکور شده و مراد از آن مغنیست که برادر
 آنکه خود محبت باشد صاحب و مانع ماوراء از دنیا و سهم و برسد بسبب شرط اول آنکه کلمه برادر
 یا پسر یا خواهر یا یک برادر و خواهر باشد و صلا اوی نفس و متوجه برین نیست که بعضی از علما در حد
 و حدود یک برادر و خواهر و حب بعین تمام نفس مال کرده اند و آن وجه است شرط دوم
 آنکه اینها اعمی باشند یا علان یا خیال یا خلاف نص و متوجه صراح به بعضی الاعلام سوم آنکه ماوراء
 نسبت به برهم موجود باشد پس اگر چه پیشتر مرده باشد حب متحقق نخواهد شد علی الاظهر و الاطلاق فیه
 غیر الصدوق لم یطهر و مرشد و شرط چهارم آنکه اخوة کفار نباشند و نه ملوک کسی هرگاه مادر
 و آزار باشد نفس الاجماع المنقول بحکم آنکه از تکلم مادر قبل موت متولد شده باشند پس اگر
 حلی باشد صاحب نخواهند شد علی الاظهر و متحقق بشرط این شرط مال فرموده و بعد
 مانع از عرفان با طهرت آن نموده ششم آنکه اخوة مادر را گفته باشند علی الاظهر خلافا للصدوق
 و الاکثر ششم آنکه در وقت فوت موت همه اینها زنده باشند پس اگر یکی از اینها پیشتر مرده باشد
 حاجب نخواهد شد و همچنین اگر موت یکی از اینها مفارن موت مرث باشد یا تقدم و یا آخر متبینه
 شود و کما افاده المشبهان علیها المرحومین احب و المحبوب پس اگر مادر خواهر یا پسر باشد
 چنانچه در مذنب مجوس اتفاق می افتد حاجب نخواهد شد و ذکره الشیخ الثاني فی الروضة و هرگاه
 این او استی پس آنکه حب خوة مادر را از ثلث از روایح منقولی محل کلام نیست و لکن
 عن مادر علی السید فی مواضع الروایح صاحبیه و آن مال فرموده متقا اقا سید علی طباطبائی
 رضوان الله علیه اشکال الثیارات ضعیف و استمه که حب خوة از ثلث که اصل فریضه مادر و
 مستلزم حب است عما استحققت بالقبلة بطریق او با آنکه تعلیل مخصوص مشترک است چنانکه اکثر
 مؤرخان گفته که عرض از تقیض یعنی مادر و غیرت برادر یا خواهر برادر است پس از اینجا لایم
 گردید که اگر شخصی پدر و مادر و یک دختر یا پسر یا برادر یا خواهر یا پسر یا برادر
 یا پسر و غیره برین خواهد آمد نه برادر و نه پسر یا خواهر یا پسر یا برادر یا خواهر یا پسر

لباس بدن میت و انگشت و تمشیر و صحت او و اتفاق علمای شیعه بر اینست که میت غسل نمیکند و غسل
ایه الارث لکن کلام در مقام است که یکی نیکو یا چنانچه من سبیل حرب و استحقاق است محامایان و
و غیره الا شهید و یا سبیل جنات بعوض قیمت کما و سبیل به بن مجتهد و سیدنا المرتضی علم الهدی صاحب
الکفایه و علامه مختلف هم این قول را اختیار کرده که تصریح بعوض نفرموده اول آن است که
تعلیل نماید که در این حدیث صحیح و درست که متنی که ملاک شود یعنی بگوید که سبیل از سبیل
برتر است نه است سیف و در حدیث صحیح است که بعد از آنکه کوفه یعنی قبل موت و موت پس آنکه
برتر است بعد از هرگاه در حدیث صحیح است که سبیل برتر است از سبیل دیگر و درین حدیث
و دیگر برادران فرع آتی باشد چه چیز از سبیل را در کوفه در آن کوفه است و در حدیث دیگر که
که درین حدیث مذکور است و از شده در حدیث ثالثی در حدیث اولی که در حدیث اولی که در حدیث
و در روایت موثقه از آنکه سیفا و سلا حمله لایه فان کانوا اثین فهو لا کبریا و مؤمن
بشکاح نیاب جلده و گاه است که اختلاف اخبار درین خصوص است و آنکه در آن فرع
تعارض است و جمیع و طایف منتهی است و لکن احتیاط در مصاححه است چه سبیل که از انکال
اوله طایفین خالی از اختلاف نیست و بر تقدیر این قول مشهوره چنانکه لفظ و احد از شده است
سیف و صحف شامل نخواهد شد که یک چیز اگر چه در ترک نیست از آن جنس متعدد و موجود باشد
و در بنیوت آن نیز یک خصوص آن نیست بیشتر و به باشد مقدم خواهد بود و بر دیگر اولاد
و در صورت است که نسبت اخبار و در صورت تشاح و در حدیث است که در عموم از لفظ
سیف و صحف و غیره کما فی الکفایه محل کلام است و آنچه بصیغه جمع از شده است شامل جلده و غیره
افراد آن خواهد بود و مراد از نیاب بدین غیر است که می باشد از آنکه یک چیز از آنکه یک
در کفایه تصریح نموده باینکه عامه مؤمنان در آن محل است لکن چون یکدیگر در حدیث و مشهوره لفظ
و درست و آن تقدیر یک مراد از آن فرع بر این باشد شامل مطلق لباس نیست بر تقدیر که از
از آن فرع این باشد نیاب با نوارها از آن خارج است که همیشه تا ابد است و احوط است

ورنه دیگر آنست که جمیع ماورائی از آریا را سپید کرد و آنکه از بدو برای سپید کردن اعتبار و رانست
 که بدو را نمیشد هیچ چیز را گردیدن و بدین رنجانان بر رفتن غیر مجمع علیه تقبیت چنانکه الان
 میگویند عن حسن بن ستم و الامام علیه السلام که در صورت رضای نشان با تعین قسمی غصه
 می تواند گرفت و هرگاه این را دوستی پس بداند که بعضی اخبار طایفه مشهور که این عبارت را بدو سپرد
 اگر بقایا کتبی نیست که در خصوص رضا صوم و صلوة پیر به سپید علق میگوید و لکن شرط این عطیه
 نیست که اگر در خواندن آن با سهل نماید ازین جا محروم باشد از او آسم کلامی نیست اما فیما
 متعلق بدین انقضایس لعل کتاب صلوة دارد لهذا الفاظ ذکر را حالی نموده شد و جمعی نظر کرده
 اند که حیوة بر آنکه در رفتی است که سفیه فاسد العقل نباشد و تفسیر کرده اند این عند الزمان الحاقیت
 مذنب و دلیل اشتراط و صحت نیست و اگر اینجهت باشد که مخالف را مذنب او لازم متولیان حشمت
 جناحه بعضی گمان کرده اند پس برست عین محمد معین لغز مومن ران لمخط است نه اعتبار آن
 مطلقا در وقت رجوع مخالف حکم مذنب خود را لازم است نه حکم ملت او و بعضی نظر کرده اند که
 ترک میت متفرق بدین نباشد بعضی نفی مطلق بدین را شرط دانسته اند و اینهم صور دیگر دارد
 و ظاهر آنست که ال در تنقل مشغول اگر چه تصرف او موقوف بر او و بدین بوده باشد باطل ظاهر است
 که حکم محبوس سار و رنه درین خصوص یکسانست مذنب با اهل مرتبه اولی که ابوبین اولاد او
 هر چند باغبین و مذبح جده را بعضی نیست و خلاف کرده است درین مسئله صدق رحم و جده
 پدر را باید پر و جده و جده مادر را با مادر و شرکاء رت ساخته و جده را مطلقا شرکاء و لا اولاد
 میداند و این چند اجداد را بعد از امانت و ابوبین شرکاء گردانیده و این دو قول اشتاد
 و تشدید و هیچ ندان و لکن سنت پدر را که برادر و خود یعنی جدیت و جده او طعمه قرار دارد
 یعنی سدر اصل است که را با بسوی ما نباید با اگر چه موجود و شهند و الا یکی از آنها که موجود است باید و بعضی
 تخصیص با حاکم کرده اند از جهت آنکه در خصوص که بر دو وجه و او دانسته لکن مشغول در عموم حکم ظاهر
 نیست هرگاه خود و وراثت یا زاده یافته باشد و همچنین مادر را سنت است که هرگاه ملت ترک یا

یا راده یا بدس با بون یا اید لا بون چون و بد و قند بر اندن سیم هر اخذ این سید
 بقدر سدس از کلام شریف و لعمه درس از کلام سخن در کلام تقییدین قائل است به در نظام
 و مشهور است که زبانی از سدس بر ندر که باشد در اینجا افضل کان و در نفوس نصیر می افول حد نظر
 موجودیت و گفته اند از زائد و سدس هر چه کمتر باشد باید طبعه صرف شود و صا کما یست
 فراید که در ابیات بر یک زین تخصیصات دلالت ندارد و قول است در اقرب علیک السلام
 اگر حال سدس را یکی از پدر و مادر از سدس و من الاخر پس سبب طبعه مخصوص خواهد بود علی الاظهر
 افول الاخر و کما کان منبریکان طبعه جد نیست تا وقتی که پدر و مادر آنها جو نباشند و هرگاه آنها
 موجود باشند فاطمه علیها السلام فصل دوم در سیرات طبقه ثانیه است یعنی اخوة و اولاد و
 قتال است برادران خواهر و اولاد از یک پدر و مادر باشند که آنها را اخوة و کلا لاه ابون میگویند
 و خواه از یک پدر و مادر باشند و آنها را اخوة علامیه و کلا لاه اب میگویند و خواه از یک مادر
 و پدر باشند و آنها را اخوة است و کلا لاه الام میگویند و خواه اولاد آنها هر چند با هم و پدر واحد
 خواه پدر باشند و خواه مادر هر چند با هم و پدر و مادر یکی مانع از نصف
 آخر نیست و تفصیل بر نصف اولاد و اجناس در چهار بحث خواهد آمد بحث اول در سعال اخوة
 پس بدانکه هرگاه شخصی بمیرد و والدین او را در آنکه او با یکدیگر و لکن سبب با هم مانع از نصف اولاد
 اخوة و اجاد و وارث او می شوند پس اگر یک برادر و یک مادر و او برادر است یعنی پدر را داشته باشد
 علایق یعنی پدری فقط غدا تمام مال را به نصف میگویند و چون اگر غدا باشد پس اگر غدا و مادر و پدر
 خود را اقسام می نمایند و اگر مختلف باشد مذکوره و انونت پس حصه برادر و مقدار حصه خواهر مذکوره
 خواهر برادر یا پدر و پنهانی باید نصف مال پدر و نصف را به بیات می برده و چنانچه زاده از طرف
 حصه می باشد اگر احوال را لا بون و الاب و و اما زاده باشند و ثلث را بر حصه میگویند و تمام
 ثلث را بر و دلایط لاه بعد هرگاه برادر یا خواهر است یعنی مادر و پنهان را بگذارد سدس با وی
 رسد و صا و ابیات را و او اگر متعدد باشند یک ثلث را بر حصه میسر است می باشد

این طبقه

۳۲
 و باقی را بقدرت و در میگیرند و وزن و مرثیان را بسوی میانیه و ما قسمت میکنند و هرگاه که
 از کلاله ثلث نیم باشد کلاله الاب ساقط میشود و کلاله الام که ملکیت است من اگر تعدی ثلث را
 بفرس برسد و یا یعنی پنج سدس و صورت اول و ثلث و صورت ثانیه بر کلاله الابین جمع اند و هرگاه
 از دو نوع کلاله باشند پس اگر کلاله ابین و کلاله اب باشد کلاله اب را هیچ چیزی رسد حکم ثانیست که
 و محض کلاله ابین نماند و اگر کلاله ابابین و کلاله اب باشد کلاله الام جمع شود و کلاله الام
 خود را می ند و کلاله ابابین با بتمه را و کلاله ابابین عند عدم کلاله ابابین تمام کلاله ابابین
 میشود و تقسام فرین بر سه سوابق خواهد بود و هرگاه که یک یا هر عیال یا عیالی با یکی از اخوة اختیانی جمع
 شود و نصف بخواهد عیالی یا عیال عند عدم خواهد رسید سدس پنج اهر یا بر او اخذ کرد اگر آنها معید بود
 ثلث با ایشان خواهد رسید یکسدم یا دو سدس باقی خواهد بود و بر اخوة ابین با آن و اگر خواهد شد
 بر اخوة اختیانی و همچنین گاه و خواهر یا زاده زید و مادر یا قطره زید باشند و ثلث بفرصه میگیرند اگر
 اخوة مادر تعدی باشند ثلث باقی را می گیرند و هیچ بانی نخواهد ماند و اگر یک یا هر یا بر او باشد سدس
 سیکر و و اخذ از فرصه تا سیاه کلاله ابابین را و الاب یکسدس و کلاله الام مدانی یا مدانی یا مدانی
 و فضل بن ثناء بن ابن عیال شامال شده اند بر علی کلاله الام که بر علی کلاله الاب حسب سهم است
 ضعیف و بعضی فرین کرده اند میان کلاله ابابین و کلاله اب پس صورت اجتماع کلاله ابابین
 با کلاله الام در مخصوص و اینده اند کلاله ابابین و صورت اجتماع کلاله اب با کلاله الام و فرین
 در علی حسب سهم هر یک یاخته اند و قول ابن محمد و ابن ریش این خبر و الحق خلاف الشیخ انقید
 ابن حمزه و اکثر المتأخرین این خبر را در صورت رد و مخصوص کلاله الاب ابابین سیکر و اینده
 لا یخلف عن وجه صحیح و در حکم جد است پس جد واحد یا باشد یا مادر تمام مال استحقاق است
 و اما بکنن سکه سکه جد مادر باشد چنانکه نصیب پدر یا سیکر و مادر فی النصوص پس میتوان گفت
 که ثلث بفرس بگیرد و با بر و لکن این اخراج از نصیب است در قرآن مجید که سکه فیده آنچه میرسد و نصیب
 که همه آن بفرات با بر رسیده و الا سهل و همچنین چه و قس که جد پدری هم اند و در خصوص

پدری خواهد رسید و بجهت بر سره اگر هر مادری ششند بالیوبه صاحب کفایه میفرماید که
 خلائی درین سلسله نیند اتم کن نصی هم نیانته اتم طاهر آگست که علاوه بر اجاع از نصیب
 هم سبناط انجکیم می توان کرد و اگر اجاد و پدر و مادری هم آیند و وثقت اجاد
 پدری رست و یک ثلث اجاد و مادری را و احد ششند یا ششند و علی الاشتهار
 اختلاف فیه لم یظهر پس اگر شخصی مرده باشد و جده و جده پدر و جده و جده مادری
 که شش پس اصل فریضه از سه خواهد بود و لانه مخرج الثالث عدد و رول اجاد
 مادری و فزا و عدد سهام اجاد و پدر سه تالین هم هر یکی از فریضه منکسر
 بعد و شان خواهد شد پس عدد و رول فریق اول را در عدد سهام فریق ثانی ضرب
 نمود و نیم شش باشد و این شش را در اصل فریضه که سه تا بود ضرب کردیم یکی
 بجهت هم شده و بیع منه التقسیم پس شش سهم از آن بر آید و جده مادری است
 بقاعده او و دوازده تا با جده پدری شش تا برای جد پدر و چهار تا برای جده پدر
 این است حکم چهار جده که در مرتبه اولی بهم آمدن شان ممکن است و هر چند بالاتر میزند
 عدد شان تضاعف میشود لکن نوبت بود و اثنان شان کمتر میرسد که سلسله اجاد
 ثانیه را که در مرتبه ثانیه بهم آیند اکثر علما تصریح شده اند پس نباید تقاضای طریقه
 ایشان با هم نیکو آن می پردازیم پس بدانکه علمای ما و تقسیم سهام شان
 سه قول اند اول آنکه و وثقت ثلثان با جده پدر و پدر را ثلثا میبرد و ثلث
 ثلثین با جده مادری پدر که یک و ثلث با ستی از اصل ترک با جده و پدر
 و مادری مادر بالیوبه و این قول شهرت و بیع التقسیم من مائه و ثانیه چه
 سهام اقربای پدری نه است و سهام اقربای مادری چهار تا و میان
 پدر و ثانیین است پس سیزده کی را و یک کی و حاصل ضرب را و ثلثه اصل پس یک
 نقد و شش می رسد

۲۵
 سیمه دوشم و دوشم باقر باقی سید بزرگ ثلث و دوشم باقر باوری مدر و دوشم یک ثلث
 باقر باوری مادر و یک ثلث ثلث باقر باقی مادر و در بیند لکن جدا و دیگر از هر طرف
 لکن در خط الاثنین میانه خود هفتیم مانند و همچنین جدا و در از طرف پدر لکن جدا و مادر
 طرف مادر برابر هم میگیرند و بقول بزرگ علیه رحمه بنابرین قول سهام اولین ثلث جدا و مادر و پدر
 پدر سهیم است چنانکه در فعل اول بوده سهام آخرین یعنی جدا و پدر و جدا و مادر و هر چند سهمین
 سهام فرین اول و ثانی مدخل است پس باید که گفته اند که اگر دو و ضرب و در اصل فیه لیه نموده شود
 مجموع بخانه و چهار خواهد شد چنانکه در قولانی بوده که آنیکه تقسیم مختلف است و آنیکه شکل است
 زیرا که بعضی منقوض است و بعضی اشهر است از قول نیست و احوط بر صحت است و بعضی اجزاء
 صنفین است پس آنکه بعد از مثل را در عیای و علمانی است و جدا و پدری مثل خواهر که ابی ایل جدا
 پدر و خواهر پدری و ثلث مال را با هم تقسیم میکنند این من که حصه هر واحد کور و چند حصه هر واحد
 اثبات بوده باشد و جدا و مادر و خواهر و مادر ثلث را با هم تقسیم کرده میگیرند که آنیکه را در مادر
 هر که یک کس باشد پس هر یک فی بر و در صورت تعدد ثلث و جدا و در چند نفر باشد ثلث می
 و هر که با اینها زن باشد هر یک شود نصیب و اگر یک نفر و اگر گفتند و در نصیب و در جدا و باقر با
 پدر بر یک و در جدا و باوری نصیب است چنانکه از فیه لیه اگر چیزی باشد با مادر از آن مخصوص
 باقر باوری است و باقر باوری و در آن نصیب نیست و احتلا که در مسئله و در صحت کلافت که
 در اینجا علم جاری شود و جدا و چند بعد باشد باقر باوری و در آن شرک میشود و هر چند اینها و
 باشد و همچنین بعضی اولاد و در آن هر چند پائین و در ثلث پدران و مادران خود
 نزدیک جدا و میشود هر چند جدا و در ثلث نصیب است آنیکه در نصف است فعل اندازی که گفته
 و بعد هر دو از یک نصف باشد و در بعد از آن میشود پس نصیب است جد و پدر و میشود و همچنین
 و خواهر مانع اولاد و آنها می شود بلکه در صورت احتلا نصف نیز در احتلا محبت است که در اندوختن نصیب هر
 شده و فصل سوم در بیان طریقه ثالث است و آنها اعطاء احوال اولاد ایشانند و آنچه بعضی گفته است

[illegible]

اجتماع کلمات کانه الا ساقط میشود که سلف محبت و هم از اعمام احوال قریبترند و اولی صفت
 برود و خصوصاً ما خصوصاً مثل اینکه اعمام میت و احوال و قریب اند از اعمام احوال و قریبترند
 و اینها مقدم اند از اعمام احوال جد و جد و برین قبایل و قریبترند اعمام احوال و قریبترند
 در اقسام شان خلاصه در اجداد و کثرت جابر خواهند شد و مسئله محاررات است از احوال و قریبترند
 هرگاه عظم عمه میت منحصر نباشد و اولاد اینها فاقم مقام اینها خواهند شد هر چند باین ترتیب و همچنین
 اولاد و از این حال است و اقریب اینها بعد از صاحب اینها خواهند شد و هرگاه هیچکدام از اینها موجود نباشد
 نماند اعمام میراث منتقل خواهد شد و همچنین این حکم مطرودست در کلمات ثلثت که در یک مسئله است
 که از روی این نص ثابت است و آن اینست که هرگاه این اعمام عیال با هم جمع شوند این عظم عظم خواهد بود
 و بعضی حکم عظم را بر عظم بن اعمام برشت اعمام حار ساخته اند و آن خانرا احوال است و اینکه اعمام
 ثابت شود از اجتماع زوج علی نظام هر حکم نمی تواند شد و این چند اسکا فی گفته است که از عظم
 است و از این احوال یک ثلثت که از اینها نصیب است که اعمام احوال و صفت این است
 که یکی مانع از این صفت آخر نخواهد شد و مشهور است که این مشوک صفت اند پس با وجود عظم این احوال
 نصیبی نخواهد بود و محاصره به جانه محبت سوم هرگاه جمع شود با عظم و خوله شود هر چه از عظم
 نصف مال می بود و اگر بجای شود سه روزه بود ربع را و اگر خوله خواهد بود باشد خواه متوجه عظم
 ما و هر چه یا عظم و احوال ثلثت است سه ثلثت با و باقی برای عظم است و ثلثت میان اینها به این ترتیب
 که کثرت پس اگر هم نماند با زوج یا زوج باشد سه ثلثت کانه کانه از عظمین اما که متصرف باب اند میراث
 می رسد پس زوج یا زوج نصیب اعمام او می رسد ثلثت با احوال و سدس آن ثلثت کانه الا لام
 یکی باشد و ثلثت ثلثت در صورت تعدد و ثلثت آن سایه ایشان با بقیه خواهد بود و آنچه از ثلثت بعد
 از این باقی ماند برای کانه الا با و این کانه الا اینها خواهد بود و اقسام شان نیز را بقیه و آنچه از این
 همه با مانده برای اعمام است سدس آن بر اعمام است از جمله کانه الا و صکوت و ثلثت و در صورت
 تعدد با بقیه و با بقیه با و الا با بقا و پس مسئله بر تقدیر فرض زوج و خود کانه الا لام و

از بی شوقی و بی رغبتی و بی رغبتی که در این است که مخرج مشترک است و میان هر دو نیز
یعنی نصف که حق زوج است و ثلث که نصف است و با او نیست و چون ثلث سه و دو است و آن
منکسر میشود و بر فرق اول بعثت انیکه عد سهام شان از شش است و نصف آن که سه است بر
زوج است آنچه بعد ازین با هم اندوز آن یک است نیز منکسر میشود و بر فرق تا به جهت انیکه سهام شان
هم شش است و در میان سهام فریقین تاثل است کفای احد المثلین بنوده این شش را و شش اصل
و رصیه ضرب میکنند حاصل ضرب بی شوقی میرسد سجده زان را از آن زوج است و دوازده از آن بر
احوال و از آن جمله حال پدر و دو مادر از آن حال با دو ربانی که شش سهم است از برای اعمام است از آن
چهار تا بر اعمام پدر و یکی بر اعمام مادر و همچنین مطلب سوم در میراث اعمام و بی فصل اول و در
زن شوهر است و در آن جنبه است صحبت اول بدانکه نوارث از زمین مشروط است به پنج و بی
پس در کجای منقطع کی از زمین از دیگری میراث نمی برد و در صورت شرط علی قول خود و شرط
میت که شوهر زن دخول کرده باشد که انیکه شوهر را باشد و وقت عقد و در همان من میر
کما هو المشهور و فی الصحیح ما ذکره و حسب کفایه درین حکم استنباط رخصه ای عموماً اخبار کثیره مالی کرده و بی
محقق در شرائع نیز نظر و تمیز نموده لکن عمل بر مشهور است و در دعوی اجماع نیز زبان کرده اند
نصوص مشهوره و دیگر نیز بر آن لالت دارد و اینهمه اخبار صحیح است و در بطلان کجای و اتفاقاً هر سه
و مراد از آن جنبه علمای که کرده اند عدم ارض عقد است نه بطلان آن اساء الا لازم آید که
مطلی از زن باین عقد مرض نکو را جایز نباشد و هو خلاف النص و الاجماع و اگر آن مرض بعد
دخول مده باشد و یا از آن مرض شفا یافته بر من دیگر مده باشد پس در صحت عقد لزوم آن
نیز اثرات آن از مهر میراث و عده جاری شتابانیت و اگر منکوحه قبل باکم مرض و قبل
دخول او بمیراث بعضی از علمای اشکال در توثیق او کرده اند و او است که در رخصه و لا یتحقق
خواهد شد و اتفاقاً بحاجه من الاعلام و مشروط است و در میراث از زمین بقا کجای با حکم آن پس مطلقه
اطلاق با این اثر نمی شود و اگر چه مرعده باشد و نه مطلق و اثر او پس انیکه شوهر زن قبل از

و ختم در طلاق داده باشد یا در سن یا در طلاق اموال واقع شود یا مطلقه بطلاق باشد
باشد و مانند آن اگر شخصی شود مطلقه بطلاق حتی تا وقتیکه از عده بیزن ذوقیه است و
حکم وجه است و چنین مطلقه بطلاق با این هرگاه شوهرش ثلث او را در حال مرض طلاق داده باشد
تا یک سال در اثر میشوید لکن بشرطیکه شوهرش در عرض این مدت عفا نایافته باشد و زن شوهرش
گمراه باشد و حکم مخصوص است بر اینست وجه پس اگر زن در استیسا سال مهر شوهرش و اگر نخواهد
و تفصیل اینها را در کتاب الطلاق و محض و موم و در بیان کیفیت و کمیت اثر زن
شوهر است بدانکه در عینه شوهر برابر نفس کتابت و در آنکی نصیب اهل که نصف و دیگری نصیب زن و آن را نصف
در صورتی است که زن منوطاً فرزند از این طلاق نکند و در هر تقدیر بر اینست که زن از عده باشد اعلم اینکه
صلب همین منوط باشد یا از صلب شوهر دیگر خواه پس باشد و خواه دختر خواه یکی از اولادها و غیر
• روجه را در نصیب است انصیب علی این ربع است و نصیب او زن اول بر این تقدیر است که کسی
اولاد شوهرش موجود نباشد هر چند با این زن فرزند دوم بر تقدیر موجود است از اولاد شوهر هر چند با این
• روجه و از این وجوه هرگاه منع باشد در عین نصیب بر صلب باشد با این بام شریک میشوند و بام
نصیب میکند به محض سوم در بیان سلسله و بدانکه آنچه از فرضیه زوج با روجه با ما با ادا
و دیگر سببی با سببی از راب فرس با غیر فرس موجود باشد با خواهد رسید و اگر کسی موجود نباشد
بغیر از امام علیه السلام پس در بر شوهر ثابت است و خلاف در آن متحقق نیست مگر از سلا متوسن
شناخت و نصیب من خلاف آن لالت و از او اما در بر وجه پس محل خلاف است قول اولی
این است که حاصل فرضیه بر امام علیه السلام است و بر وجه مطلقاً نیست و این قول مشهور
• سببی سلسله اصحاب و موم در بر وجه مطلقاً و انقول این شیخ معنیه متقول شده سوم آنکه
• در این نصیب امام علیه السلام بر وجه و گویند نه در زمان حضور ان حضرت بر این قول
صدق است و فقیه و قول شیخ در تہذیب و مستتعار و فخر علامه علیه الرحمۃ راجعین
کتاب و سبب و فرس اختلاف و روایات است و قول مشهور اقرب

نست محبت مناسبتی نیست زیرا که هر از جمیع ترک در وجه منقول و غیر منقول و از این منقول و غیر منقول
پس شومعیان علی بن ابی طالب علیه السلام در جهت این امر است بعضی از شیعیانی را حجتیه شیعیه و
می فرماید که طاعت جماعت کرده اند بر حوائج بعضی از علمای اهل بیت علیهم السلام که می بینند خلافت کرده اند و این
و قبل از خلافت خود و بعد از آن با مفاصاتی علمای درین تفصیل مسئله و جاحظ کرده اند یکی در تشخیص آن
چیز که وجه این محرومست و دیگری در تشخیص این حکم بر وجه غیر ذوات الولد و تقسیم آن با اهل
بیت و این چهار قسمت اول حوائج است از تقسیم خواه درین مشغول بجماعت و عمار باشد
سنگ از آن از زمین نیست آن از آلاء الهیه عینا لا قیمة بذالو شهر و دم حوائج است از آن
گفته اند با اضافه شجر و حوائج و از عین آن نیست آن اختیار کرده است انقول اعلامه
تو اعمه شیعیه و درین دو ویک از تاخرین جمیع حوائج است از خانه و مسکن باغ و نه زمین است
و داده میشود و بیت الا و الهیه عمارت و انقبول شیخ مفید این درین و تحتار محقق جماعت
حوائج است از عین باغ نیست آنی این منقبول است و حسن النسبه اثر اعلامه علیه السلام
کلامش آخرش را می بر قول اول قرار گرفته که کفایه بعد از روایا مختلفه مسئله جمیع حوائج منقبول
است که اگر حجتیه جماعت منقول شهرت قائل بشویم که هر یکی پس از آن حجتیه حجتیه حجتیه معاد
وقت معارضه ما خود مثل آیه و قرآن مجید اگر فاعل شوم محبت چنین جماعت پس از سبب است
زیرا که مراعات ظاهر و باطنی و وظایر و ابیات که عامست بان جمع میتواند شد و نیز
خصوصیات این اعیان که دلالت و عدم حوائج از خود که در مقام اختلاف و آما مودیم
علی کتاب سیدس لاجله جمیع میهم است که طاعت با کتاب مجید او را که از بهر قول
تنزل کنیم پس حق مفید و عایش شاک از قوت خواهد بود و استی با افاده لفظا محفی مانند که طاعت
منعصر عرض علی کتاب نیست بلکه شهادتین اطلاق همگی از مرجحات است قائل انقبول
خدا بیاشته ترین احوالک و کعب الشاکذ الکاذب در یکی نیست که قول این حجتیه
که در نظر صاحب کفایه قوی الا قول در سینه و دست خلاف آن است شهر شهر بر چند حجتیه

[illegible]

که جان از آلات بنا از جوب خوشتر حوان از اشجار حوان کلی نسبت به حوان از محض عین کجا
هو مقتضی الجمع فی البین فالج من التحوال الاربعة للقول انما اشرا الیه اسد العالم واما انما
پس از علما مانند شیخ محمد بن یعقوب کلینی و شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ الطائفة جمعی
از متاخرین فرق نمی کنند در خصوص حوان عاقل در وجه غیر ذوات الولد و وجه ذوات الولد
که از شوهر خود اولاد داشته باشد یعنی محل اجتماع استند و سبب کفایه راجع دانسته اند مستندا
الی عموم دلالت بر خصوص لا جماع بلکه حکایه بن ادریس از اهل کربلا و صدق علیه الرحمه اکثر متاخرین
فرق کرده اند تعلیلا للتخصیص استنادا لقطعیه ابن زینیه پس ذوات الولد حکم جرم بحران شکل
ست و احتیاط و برین سبب مطلوب و هرگاه این اوستی پس بلکه ذکر چند چیز در تنقیح اقسام است
اول جمعی از علما تصریح کرده اند باینکه قنیت نیست در میان مکانات و در شکن بزنج و غیر این
و در میان آنکه صلاحیت نکنی ندان و چون حمامات و سبایا و در زمین فراع علی سلف و بهتر
فرنی نیست میان طوبی و جرح و شتم موجب است که اگر در زمین باشد و در تحت و درخت باشد
قابل نقل و تحویل است پس جاز عین آن میراث می برد و قنیت در میان آنچه قابل نقل و تحویل
باشد یا بالقوه القویة مثل میوه ها که بر درخت و در آنکه بر زمین است اگر چه هنوز اوان احصاؤه
و درش رشد نباشد یا آنکه محض تخم ریزی شده باشد اصل و رخت که از عین آن مجرد است
و دوم آنکه در کیفیت تقویم نوشته است که باید که آلات بنا و آنچه از قسم شجر و غیر آنست باین نسبت
که نه زمین باشد الی ان یعنی اگر بر مین رسا نباشد تقویم کرده شود و قنیت مین ران
سندج نباشد و صمیری علیه الرحمه طریقی سهل تر در خصوص مین کرده اند و آن آنست که اصل
رقبه زمین اولاً تقویم شود باین مجموع مکان با علما آن پس اگر بگویند که قنیت زمین بهر شیخ
قنیت مجموع چهل پس است و در هر چه زائد باشد در آن شریک است ابد بوده و اصل قنیت شرط
شکل ارباع نیست سوم و اون قنیت بر سبیل حم است یا عین هم میتوان این طایفه را نسبت که اوان
قنیت بر سبیل رخصت است پس اگر عین هم بدین می تواند داد که اما فاده الکفایه و فافا بحاجه و

نو اختاره صحیفه بالسند و خلافا جماعه آخری منهم التیمیر و الحق الثانی و التمشید الثانی بالسند
 و الروضه لطاهر المصوح منه الاوامر الواضحه ههنا فی مقام توهم الخطر غیر محتمه فیا او غو
 فلذک ضعف قولهم و ان مکان الاحتیاط معهم فی الحمله کما ان فی محبت مخفی و متکلفا
 و یکسکه چهارم از یکی از جمله آنها و نوییم مایه زنی حاصه البعد القضا عده اگر حرجی باشد
 و در عده هرگاه باشد بعد از آن بمیرد و عطفه میانه هر چهار و پس شش بقه کرد و پس اخیر ربع
 نش میگیرد مع الولد و ربع ربع ماعدم او و آنچه فانی باذنا لخصب ازواج و در میان هر چهار
 که مطلقه هم کمی است از آنها و شش بهت بن السیوه مقسم خواهد شد کما فی الضح و خلا و ان نسبت
 که از این و پس که فانی تصریح شده اند و اگر اشتباه بدو نماید می شود و چون که نفس و چهار و درست
 چنان سکه نما از اشکال نسبت و صلح احوط است و فصل و رسم و در مراتب و لاست و مراتب این
 و نسبت او و لای حق است بقوله علیه السلام الولاء لمن اعترف میراث بسبب لاشل میراث
 نسب و لاشل میراث نسبت چنانکه بنظر من نسبت چار او کنند و وارث عین خود میشود و نه بکس علی
 الله الاشتهار الا بقرین و خلاف آن ضعیف است و مستند بنسب هر خبر لا اله الا الله کلمه است و آن ضعیف است
 بسبب اینکه روایت سکونی است بمفهوم خبر سابق بل بمفهوم محصور فی غیره مخصوص است اگر و او را
 باشد میانه مرد و بانظرین که نزدیک را از او کنند و بگوید برید را پس اثر از طرفین متحقق میشود
 بدانکه و لا حق خدیشتر است اول انکه حق به نفع باشد پس اگر حق بسبب حب باشد مثل
 و شش بهت از عهدین یا کفایا و یا اتفاق هر مثل تکلیف مازین گیر و یا نباشد یا اثری و مثل
 معین بن النعمان ام و در حصه و زدن پس اینها همه سائیه اند ما در حکم آن صححه علی بن باب
 و آورده است که نظر کنند و در فوان مجید پس هر جا که فخر رقبه باشد پس آن سائیه است که غیر از خدا
 کسی را بر او ولایت و انچه برای خداست برای رسول اوست و آنچه برای
 آن حضرت است برای وصی آن حضرت است از الله علیهم السلام و خلاصه
 نیست مگر و در وجاکی انکه شیخ و در مبط و ابن حمزه و در اتفاق اسم و ولد و بره و لارا

ولای قوامت نحوه ندوید می رفتن قلوب و این مهم است از اولی این نیز قسم
 نسبت قلوب است لیکن این اخبار و آثار آورده می شود که در آنجا که قلوب
 و خود و قلوب قلوب هم است می تواند شد پس عمل با شتر مرغی نیست و کیفا کان شهر است
 در هر مقام شرط دوم آنکه بر آن از جریده و کوفه باشد که در صورت میراث هم بر او غلبه
 و بعضی بر سقوط آن که اگر چنین باشد بر شرط کرده اند و لم نیست و بعضی مفید ساخته اند بر
 با کان حال الاغاث و بعضی تعیین کرده اند الا شهر مو الا اول شرط سوم آنکه متعلق را در افکار
 نبشی و موجود نباشد چه مرتبه و لا تاخر است از مرتبه بر ثا القاره پس است نبشی تب باشد با
 حاجب پس اولی را می شود آدم بر مطلب پس می گویم که هرگاه شرط مذکور جمع شود منقسم
 و از آن می شود اگر واحد باشد و اگر متعدد باشد به هم شریک می شوند و گویا باشد یا نایافته
 منف و مثبت میانه آنها در اینجا می شود که است و سبب کالارث ما سبب است اگر شریک
 آنها به سبب این صفت ما به خصوص می شود که اگر در این صفت وجه از او گرفته شده
 باشد هر جمع شود پس سبب این است و بر این شهر نصف و با بر این منقسم خواهد بود و این تقسیم
 عند مدینه خلاف کرده است و می بیند الو اصلاح حلی علیه الرحمه پس منع کرده است از این منقسم
 شود هر چند گفته است که هر چه است نصف آن بشود بر فرض خواهد شد نصف از هر دو و چون ظاهر
 نیست و قبولش نتوانست و هرگاه منقسم مقصور باشد پس تعیین بر ثا اختلاف است بعضی گفته اند که در اصل
 می شود که او را دو کوفه و نایافته و اگر دو کوفه نباشد پس بر ثا بر این عصبه است که عقل می کند از
 یعنی عرض جسم او می دهند اقسام ویت و مانند آن مثل را در این اجداد و اعمام اولاد و شش
 در صورتیست که از او گرفته شده باشد و در صورتیکه از او نباشد پس لا او با اولاد منتقل نشود اگر چه که
 شش بلکه محول می شود به عصبه ازین بعضی گفته اند که هرگاه از او گرفته شده باشد پس همه اولاد
 می شود اگر چه که از او نباشد و می گویند این قول شیخ است در خلا و این در پس در سر و شش و
 و در منشا اختلاف اختلاف است و ابیات است و در اصل اول حدیث است صحیح و این چنینست

که عات را بر انعام تغلبا مندرج ساخته و در آثار با برکت نیز بتیمم را بعد از نیت انداخته و
ایا وراثت و بعضی از اجار میتونه باین درین و قول است کی گفته وراثت لعلق با موال و شرکات
دارد و مولا اهل قبل مال نیست پس ارث در آن متحقق نخواهد شد و هو الا شهر و دیگری گفته ارث و
اصل و اجار میتونه باینده و الا اگر چه میل نیست لکن از جمله حقوق تصرف است و ثمره نزاع ظاهر میشود
و مثل آنکه فرض کرده شود که منم قتل از او کرده و خود مرده باشد و حالیکه و و سپر کرده باشد
باشد پس از آن یک سپر او را و خود را گفته باشد بمیر و کی بانی باشد و درین حال بنده از او
کرده شده و وفات یابد که در نصیحت بنا بر قول اول میراث منحصراً و فرزند مرده جو جو خواهد بود
و بنا بر قول ثانی سپر موجود و او را و سپر موجود و و شرک ارث خواهند بود و لا انتقال الی الی
ایها بعد وفات انعم و صاحب بنده علیه الرحمه من به الا حد قول اخیر انظر لعل اهل شهر
راج و بسته و لکن تا آنکه قول مشهور است و یان گفت که این و ایات معارض است با وراثت
للا و بحکم النسب به ظاهر این وراثت است که و لا مثل وراثت با به الارث است نه موقوف
و حل و ایات اول بر تخمین باین سخن که مراد از حدیث و لا حدیث میراث منحصراً و مملکت است
که و لای متفق سبب ارث است خواه لغو آن مجاز باشد یا خلاف یا استوار است و لا بعلاقة
سببیت مجاز اعتبار استعدای ندارد و خصوصاً نظر آنکه میراث حقیقت است و وراثت
مال و وراثت من مجازی است و لهذا جائیکه علی است و خصوص نفی قرین اینها
میراث را بر میراث علم حل میکنند و نقض کلام شان بیان نموده میشود که میراث حقیقت
و وراثت مال و وراثت علم مجاز است که بر وجه بان بدون ضرورت جائز است و هرگاه این ادا
پس آنکه از کتاب مجاز درین و با اعلی التولین کریمی یا درت بر مجاز محمد خواهد شد یا در
ارث بر ملا مجاز خواهد بود و لا محاله و خارج احدها علی لآخر بیجا جمع و الاصل عدم الارث و
مجموع الاخبار علی تساوی و احدها پس قول مشهور خالی از قوت نیست اگر گفته شود که وراثت
معارض و ایات با بقیه نمی آید و نسبت به میراث و لالت آن و ایات و بعضی اینها

سند اوله خودی که گفت صنف این است تخریست لعل صحاب و جاها که میافروشد
باین و این است که بسته اند و صراحت روایات مبالغه غیر مسلم چه بعد ثبوت مجازیت میراث
در غیر مال بضمیمه اصل عدم نقل اچات نقل ثبوت در مالیات خاصه و در غیر او نه
سند اوله علی المظلوب بان اوله لا یقبل النقل و لهذا لا یصح بیعه له بسته اند روده فی الزمانه
الذکره حیث قال اوله لا یحتمل کلمه النسب لاتباع ولا توبع و او عا ظهور این ایات در معنی
استخلاف ثانی حکم بحدیث و از حیث ثبوت قول مشهور لایح که وید و بجنب عدم استدلال صحاب
با این و اما از رویانیه نیز حسن و چگونه چنین نباشد حال آنکه مجازینا و حکم سبب السبب
ست شایع منع ما جعل اوله و موثرا من البعد و از حیث ثبوت که و لا را جمله صحاب شیم و دیگر اسباب
نیز که در همه اند پس سبب آن سبیل آنها کی خواهد بود و نفقه از کجا فائده و هرگاه این را
این آنکه بنیاد بجهت مولی عین خود را وارث میشود و اولاد او را نیز وارث میشود هرگاه ویرایشی باشد
باشد اصلاح منع عدم ظهور اختلاف منها عن حل شجره عبدالله اولاد من امره حره فاعقته
قال ملائکه لمن اعقته و ما از حره یا حره بالاصل است و یا حره بالعارض بر بعد بر ثانی در ثبوت
این حکم کلامی نیست بوی تفصیل فی مسئله جز اولاد و بر تقدیر اول اولاد حره یا آزاد و اند علی بن
و یا مملوک لک پدر اند کما فی صوره الا شتر اطراف عند جمع و عموم حدیث شامل هر دو صورت است
لکن بر صورت حریت اصل اولاد حله ظاهر نیست و عدم تحقق لاد و صورت مملوکیست محتاج
نستقل خواهند شد و در صورت من حسب الحق لا تحقق خواهد شد نه اخیث لاد بر این
ست که روایت از بعضی بعضی حل کنند و ذکره از بعضی است از مملوکیست لعل و السعیم و
که با کمال بعضی از بعضی در حلال آن لالت ماول است فائده و فتنه شخصی که خود را که بجهت کمال
و گیریده باشد از او کن قبل از اینکه مملو شود لکن هر علام خود را آزاد کند پس لا اطفال علی ابوالای کنیز
الاک معتق ام اند خواهد بود و بعلت کلمه مولا ام دایمیت بر آنها و او چه عتیق یا در سبب اینها که دیده
اگر بعد از مولا و لاد بریزد و فتنه از بقیه ویت پدر زنده وارث او مولا ام خواهد بود اگر چه مولا

اب بعد از این سبب آنرا گویند لکن هرگاه بدقیق مرون اولاد را نوشته باشند پس لای بی نهایت
الام نمودن لای منتقل خواهد شد و لای است مقدم است بر لای اسم که امکان انتقال عقیق الی
مع لای اولاد نیست بحدیث آنکه لای اولاد من ملامت می شود و لای اولاد را در این نیست
که در ولادت آنها اندک است ام شمره و در دیده از سر آید از ضریبیکه متولد شده باشد و محل است
بعد از آنکه در شود و لای شان در صورتی که از سر آید من عقیق خواهد بود و کانیاس کان حیثیت و
احسان به حق است از احسان حق است که با کانیاس و شمره است که حریم اصلی او را در وقت نیست
بلکه خلافی مران ظاهر کرده و لکن اخبار صحیح را اولاد مطلق حرم و از کشته تا که اشاره بان منتقل
ان خود محلی علیه در بعض تعلقات خود بجهت بعضی از این آیات منفرات ظاهر با اختصاص حکم
اجرا و اوقات حرم الاصل کل هو ظاهر اخبار العالیه علی خلافا ذکره الامجا و جموع علیه تدریج
شرح مضامین گفته است و از ظاهر این مالا خلافا فی الامان صحیح علی الساقیه تنافیه بحسب احوال
کرده اند این و اما اصل تنافیه سبب عقیق ملامت و از سر آید من عقیق خواهد بود که ملامت لای
بدانکه شرح قائل شده با اینکه در اولاد ملامت کی که از او شود از جانب لای و حالیکه بدفعه اینها ملامت با
پس ملامت جدید را گویند پس لای اولاد از سر آید من عقیق خواهد بود که در صورتی که لای عقیق
منتقل شده و بنا بر این هرگاه بعد از انقاص جسم ملامت بدیده از او گویند و لای از سر آید من عقیق خواهد بود
و نسبت به اخباری که منکر لای عقیق در شرائع و در اصل حرم لای اولاد است که بعد از عقیق ملامت عقیق
علیه سائر علل فکر کرده اند که در تنبیه حرم لای اولاد که ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت
پس و لای ملامت منتقل شود و لای از سر آید من عقیق خواهد بود که ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت
موجود و باشد پس لای منضم و لای اولاد و لای عقیق ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت
مرتبه و لای عقیق ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت
ساز عقیق ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت
عاقبت عقیق ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت ملامت

نوارث آنچه متصرف خواهد شد و احدی از علما قبل و اثبات این را کفر و عروج می گویند و
نکر کرده اند ضعیف است سند او لکن کلمات علی بن ابی طالب علی الحنفی علی الغفاری
بعضی تعلیقاً تا علی بن ابی طالب و دیگر می گویند که کوفه است که هرگاه از کوفه بنده خدیجه
آرد و سازند هرگاه در آنجا نباشد پس تخمین کوفه و ارث او خواهند بود و کما و در بعضی
الروایات و جمعی در ذلک شارح الحنفی هر قسمه تا کشته و لا امام است و انصوص و ذلک مستقیمة
الا ان تخمین انصوص ان الارث حینئذ لیس بال مسلمین و معتقدین الیه الا ان فی جمیع اینها
و بعضی لا احتمالها الا تعلیقاً علی بیت مال امام علیه السلام و و لا امامت مع کوفه و اینها
محبوبات تا ارث از این ارث نیست امام علیه السلام کوفه و تنگی سبک از وراثت نبی است
از وجه موجود و نباشد و اما وجهی که میگویند که تخمین است و میراث و نصیب علی بن ابی طالب
الاشهر کما فی الرایض و کیفه کما کان امام علیه السلام را ایم حضور و ظهور میراث خود را هر که میباید
میدهند و بهر هر که میگویند که میگویند و نهانه سخنان علیها الرحمة وراثت کرده اند که جمعی
امیر علیه السلام میراث من الوارث که از فقر و بدست میگردند و محفل است که آنحضرت
مجلس احتیاج چنین امری را می آورده باشد و انصاف من الشارح و اما و زمان غیبت ایشان
ست پس بعضی از علما آورده که مال من و ارث من چنانکه مال امام علیه السلام است باید که از آن
که دارند و بیکدیگر و نصیب کنند بجا و ایصال آن با آنحضرت و وقت ظهور مثل سایر حقوق
آنحضرت و شیخ و در خلا و عمری جامع بر آن کرده و بسیار از اول او اختار شده اند و نسبت
کردن آن فقر و مساکن مطلقاً کما فی الشرائع و الخیر و غیر ما و یا مقید بانیکه از بدست میهند
کما فی الامتیه نماید و میگردد انقبول افضل علی علیه السلام و وراثت مردادونان بهر شهریان است
که آنیکه مرداد و بدست بدست او باشد و از شرح لجه اعتبار بلدا است و میشود کونیا از خبر و
علیه السلام چنین فهمید و بر هر تقدیر از خبر وراثت بهر شهریان است و نسبت بر این بدست است
لکن احتمال اول ظهور و جامع اوفی و در نسخ این وراثت لفظ تمشیع واقع شده و آن خبر

همچنین یعنی این رضا و موافقت آنکه در و این و در کشته که شخصی مرد و آنکه کشته غیر از او رضا
اما وارث میت انداخته حضرت فرمود اگر می پسندید و این سند و وثاقا را بصف نیست قول ثانی است
و انهرست چه آنحضرت حقوق خود را بمقتل حسن انفال الشجیان پنج ساخته اند کما دلت علیه در آن
و بحسب سند علیه الرحمه مختص این بجا می رسد اقرب بسته از حجت آنکه در روایات آمده است که سادات
عیال آنحضرت اند و از جهت آنکه هرگاه سادات عیال خود را از حق خود محروم نکنند پس حضرت کفایت نشان
لازم است در نامه خود پس نشان جنیت شدت حساب است و عدم وفای حسن بشارتشان لازم است
اگر اگر اینها معنی شوند و معنی نمی شوند الا این است که باید چنانچه در کتاب مجمع لان التوفیق عن اهل الاعصاب
مسئله است که غیر سادات صرف کرده خواهد شد و کفایت کما است حکام خود را از انقیاد او الا ان با حده
مهر و مهر را بصف اعتبار بیاورند و اگر در ضمن خود بگویند و اگر بجز بطلب بعضی بگویند و از این جهت
اما کما این بجا می آید و می توانی البذل الا قلاقل و البذل الا قلاقل و البذل الا قلاقل و البذل الا قلاقل
چند فصل فصل اول در بیان سیرت خفیه است و آنچه بدان باید متبحر است اول در سیرت
خفیه است پس آنکه کسی است که علامت رجولیت و انوشت در او مجتمع شده باشد و ظاهر آیات نورانی
و لالت میکند بر خصایل نوع انسان و در وصف مرد و زن پس در بعضی از این سیرت
برون نیست پس کی از هر دو عکس اول و دیگری اند خواهد بود پس اگر در حجت عقیده بشر عمیه منزل
از زائد توان کرد خفیه و صبح خواهد بود و حکم و صبح خواهد بود اگر طری رجال خواهد بود حکم آنها را و جاب
خواهد بود و اگر طری زنان خواهد شد حکم زنان با او یافته خواهد کرد و الا پس حجتا شکل خواهد بود و صبح
شهادتانی بقدر که علامت است پس بول عدم آن میفرماید که اگر علامت رجوان با اعتبار اهل انصاف
شود و بر طبق این حکم نموده خواهد شد و درین هنگام حجتا و صبح خواهد بود و مع کتاب فی البذل
خواهد بود و صبح حکم آن محکم کرده اند و در طریق استعلام حال او بحسب شیخ رزق علی و بعضی است که
اعتبار کنند بول که بول را پس اگر بول مسکین از ذکر است و اگر بول مسکین از رزق زن است اگر
مرد و بول مسکین که پس باشد اعتبار با صبح خواهد بود و بر همان صبح حکم سیرت او جاب خواهد شد

و در اول خلاف آنکه در حق فروع نیست و در جمیع اعتبارات ثبوتی که در اول و ثبوتی صورت
عدم حقیقت بول بعد از علم خود حکم اعراف نموده صاحبیه اعتبار بکثرت مقدار کرده اند و ثبوتی
رو آنها گفته اند اما میده که فاضل از وزن بول مشغول شود و بلیه و حجابیه سند سبق و کثرت استلزام
داشته و ثبوتی نظر پس اگر بگویند که بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است
که با انقطاع بول از وزن نامزد باشد یعنی مقدمه الانقطاع را مقدم دانسته اند و بعضی بول بول است
از اول و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است
نیز شده و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است
نیز کرده و اگر بگویند که بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است
این و در این امر از اول و ثبوتی و خصوص حقیقی که مزایای کرده است از شیخ و در تهذیب که در بول
انحصار حاضر شده بود پس هم در بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است
رو از اول است از حجاب مایه تا در بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است
بکفر فرمود و این بر آن ناحیه امر فرمود که لا اله الا الله حاضر از بول بول است و بول بول است و بول بول است
و او را ندانند و فرمود که سبب است که حضرت اگر بخواهد بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است
کم است از اصناف زن و بعضی از اول بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است
پس نیست اگر معده باشد از جانب است نه از جانب بیست نایب است و بول بول است و بول بول است و بول بول است
از روایتین مطابقت ندارد و در روایت صدق عن السکونی امر بعد اصناف و بنا حکم مذکور است
نقصان عدد از عدد زن بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است
و اول از باب اول بهای لا اعتبار لکن آنچه از قول علمای شریعت تفاوت میشود نیست که در اول
استخوان و در احدی از طرفین میباشد که مجموع آن بیست چهار شود و تفاوت میان وزن کوفی
و اختلاف و اما عدم انطباق عدد موجب بال است و در علل این و اما در نحو تواتر منوع
بالبینه این روایات ششگانه است بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است و بول بول است

کما فی الفقه الاولی غیر ما مشهور میانه علمائست که نصف نصیب از پنج نصف نصیب است که
می بیند موقوفه شام بن سالم عن الصاوی علیه السلام فان کان اسرا وراث میراث از اهل اهل
و مراد از آن جمع بین لامرین نمی تواند شد لکن لایحه الاجماع پس لایحه محاله جمع بین النصیب و موقوفه
نماید می کند از اول عقل چه ترجیح بلا مرجع محال است پس از برای هر یک که خشنی باشد یا سیرت
سهم خواهد بود از جمله و از هر سهم چه در نصیب بر تقدیر یک خشنی مذکور باشد و خواهد بود و بر تقدیر
از سه و آن متباین است پس یکی را در دیگر ضرب میکنند شش حاصل میشود بعد از آن یک شش
در موقوفه و موقوفه بر تقدیر کور خشنی نصف نصیب است و نصف دیگر نصیب را در شش خواهد بود و بر
انوقت در ثلث آن که هشت است حق بر یک ثلث که چهار است نصیب خشنی خواهد بود و چون که امر
تست پس نصف اول که سه است نصف نصیب تا که در وقت خشنی می بیند و اما که نصف است
به سیرت حق الذکر و از آنچه گفته شد باید که مال مضابطه تقسیم در نصیب که انی بی میتوان که نصیب
در سه را که از آنجمله است خشنی او را بر تقدیر کور شش استخراج نمایند و تا نیافرودن آنوقت اوج خواهد
شد آن یک را اگر در میان هر دو نصیب متباین باشد یکی را در یکی بجهت کند و اگر متوافق باشند یکی
در هر دو و یکی ضرب نمایند و اگر متساوی باشند اکتفا بر یکی از آن اگر متساوی باشند اکتفا بر یکی از آن
میکنند پس بعد علی التام و آنچه بدست آمده است از او و که مخرج نصف است ضرب میکنند بر آنچه
بر او واحد اثر شده علی تقدیرین است آید از تضعیف میکنند که انکه الا کثر و بعضی را بطریق
در تقیاض چنین گفته اند که برای مخرج اقل عددی اقرار دهند که تضعیف آن تواند شد و از برای هر یک
و از برای خشنی نصف هر متباین در فرض اول در نصیب از هفت خواهد بود چه مخرج نصف دو و نصف
آن چهار نصف هر دو است پس بر یک چهار سهم از جمله هفت سهم خواهد بود و سهم با باری خشنی این
تقسیم مطابق است و تقسیم اول چه برین تقسیم در فرض مذکور چهار سهم نصیب سیرت و سه سهم
خشنی و با تقسیم اول پنج سهم از جمله و از هر سهم یک شش ضرب کنند و از هر سهم یک شش
تحتیاج به مخرج مشترک شده و چهار حاصل خواهد شد پس قبل اول از آنجمله بی پنج سهم خشنی خواهد شد

خبر قول ثانی می شناسیم اول از سبب بعد از آنکه خبر از خارج مشترک که هست و به سبب علم
 من آنچه منتهی اصل فرضیه نصف سدس جمع الرفع و نیزین فاین معروض و دیگر اول و در ثبات
 است و اگر شرکت شود با حقیقی رنج یا فیه پس فرضیه دیگر در ثبات با حقیقی تعمیم میکنند بطوریکه که
 پس محرج فرض رنج یا فیه را در این صواب کنند پس آنچه حاصل شود فرضیه همه این را در خواهد بود
 مثل آنکه در فرض سابق تقسیم میراث چهارم و در نزدیکی حقیقی بود و دیگر می تحقیق آنکه در آن دو سهم
 باشد پس گاه فرض کنیم که میراث با این دو فرض در نزدیکی هم که است سهم پس در نصف و در آن
 در شش ضرب میکنیم و در شش حاصل میشود پس این وجه و در آن دو برابر است و در حقیقی و غیر حقیقی
 آنچه از و در آن رسیده بود از آن مقربانی سببه خواهند و پس هیچ سهم حقیقی خواهد بود پس
 و در سهم به سبب آنکه از آن جماعه من الفقهاء و آن است که گفته شود اصل فرضیه که محرج در فرض خود
 باشد پس اگر آن در بعد آن بنشیند که آن را بر فرضین و احد است یا بر فرضین مضاعف این بعد
 اول مثال آنکه در آن است که اصل فرضیه در شش است و یکی که نصیب وجه است و شش است و ثبات
 که نصیب و در حقیقی است و شش است بر آن پس نظر کردیم در نصیب عدسها هم فرضیه اینها تا این
 پس اصل فرضیه را در عدسها نشان دادیم و یک ما را در عد و از و از سده تا باشد پس آنکه
 بر فرضین خواهد بود و میان نصیب عدسها فرضین تا این است و بین العدین اصل این نظر کردیم
 بر ضرب شش که اصل فرضیه است و در و از و به تقسیم که ما را آنکه و از آن که حق از و است
 بر سه نفر آنها با سبب تقسیم خواهد شد و اگر فرض کنیم که عد و از و از پنج ناست پس من العدین
 تا این خواهد بود و لا محاله محتاج خواهیم شد بسو حکم العد فی العد و ضرب با حاصل من مخرج و ثقیه از
 تبلغ از ربعه و تا این اگر فرض کنیم که آن فوت شده که و در حقیقی بر حقیقی را و از آن که شش
 و با آنها رنج هم خواهد باشد پس اصل حقیقی و من من قبیله از شش هم خواهد بود که بر تعدد
 و در حقیقی تقسیم نشد هم می شود و فرض آن است این سهم و میان هر دو تا این است پس یک یک
 پنج را در شش حاصل شد و سی را در و شش حاصل شد و هر دو مطلوب و من مخرج تقسیم علی فرضین

و چون که نصیب و لا و از مخرج فرضیه بروج سه تاست و در بیان عد و سهام نشان عد و تقصیط نشان
 تفاوت یعنی الا هم است پس دست که عد سهام را بخرد و وقتی آن گردانند پس ساحت نشان
 که نیست است بگوید و از اصل فرضیه بروج ضرب کنند تا هشتاد حاصل شود و بوی آن که نیست است
 خواهد بود و سبب آن که نیست است بفرین او لا و منقسم خواهد شد و آنکه اصل فرضیه حاکم را که
 نیست و اصل فرضیه بروج ضرب کنند لان بلغه الی ثلثین البضین مع ان التقسیم یعم فی ثمانین پس
 از جای لا که دید که در صورت اجتماع بروج عایت قاعده استخراج فرضیه در صورت انسا و لا نیست
 نه آنکه فرضیه ضعیفی را علی الاطلاق در مخرج فرضیه بروج و باز که کفایا کان ضرب کنند که اطلاق عامه
 می باشد الا ظلام چنان است می آید که در صورت بنیان نصیب سهام فرضیه ضعیفی و در صورت توفیق
 ضربت فنی لازم است که او نخواهد فلا تفضل و السیعلم و همچنین در صورت اجتماع و دیگر در تفسیر و موم
 که سیکه بروج زن شده و نه بروج مرد باین طرز که بول و از دبر و خارج شود و باین بحرین
 نقیبه است که هر دو فضله از آن بیرون آید و ما شاکل کلک میراث می و بقرعه علی لاشهر الاظهر و
 رجوع صحیح است که در دخی پیدا و حال سیکه نباشد از سبب او استخراج که مردان و از دونه از زنان
 دارند و نمود که قرعه می اندازد امام باین که قرعه دهند از باین نحوه که تولید بر شیرینی رقیقه عبد الله
 بقرعه سنده خدا و بر دیگر می آید بعد یعنی کینه خدا العبدان بگویند اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب و الشهاده انت تحکم بین عبادک فیا کافیا فی حقیه تخلفون فینا انما نرید
 کیف یروث ما و صنف له فی الکتاب بعد آن هر دو تیر یا هر دو قرعه را و تیر یا بار قرعه ها سبب بهم
 کنند و سهام را بر آن پس از آن و هم هر چه اول بر آید بر طبق آن میراث میدهند الی غیر ملک
 من الزیایات المعقوره و از اعلام بعضی از اعلام و وجوب و عا عند القرعه مستفا و میشد
 و جمعی نفی وجوب کرده اند و الاول احد طوائف کان فی تعیینه و تعیینه نظر و لا اقل من
 مطلق الدعای و قوله بکثیر الامام و مجلس معنای عین الله تعالی و فی آخر اوایه ای قضیه
 با عدل من قضیه بحال علیها السهام ان الله تعالی یقول فسا هم مکان من البصین انعم

این فقره تقسیم حکم فوری و خشی نیست بنا بر مقتضای آن که در این جنید و در سبب اعتبار اول که هست
که اگر بول اول و اول در پیش است و اگر بول اول و آخر بخیر بخند بلکه متصل بان بر این است و این را
مبحث سوم در حکم شخصی که فوری بدن با و بدین بکره باشند باشد خواه باین که علامت در سبب
و خواه علامت آن حکم است که هرگاه هر دو جواب و بدین بیاوند بر او پس اگر یکی بیدار شوند
بدرستی پس و گویند و الا یکی درین حکم حکم و کلامی بنظر رسید و نص بان اوست و اگر این
در حکم فوری و درین است ای می و چه صد گویش هر و میو بدید اختلاف متنبه ساختن پس
و تحریک این که احسان این اختصاص یکی میو بدید و است و لکن در سبب آن در قرب نه با با بدید و
ملکه در کوش و صد اگر در آن خود است و این تعلیم و هرگاه علامت ذکره و را و یافته خواهد شد
و هرگاه علامت آن خواهد داشت حصه وزن این که در کوش و اگر خشی با سبب علامت خواهد بود حکم
چا خواهد شد علی سلف تفصیل فصل و چه در میراث غرق و مهندم عیسم بلکه هرگاه جمعی را
غرق شوند یا بعد از قتل و یا در ملک شوند و لقمه و ما مروت و حاشا نشان که ساط است معلوم
منتفی کرد و پس اصل ضابطه منتفی نفی اوست است از نجات که هرگاه و بیا این و سبب ملاک شد که
و موت نشان معافان اقاده باشد قبل و بعد لکن مقدم را از تاخر نشانند پس از صحا
و سوا اجاع کرده اند زیرا که توارث طرفین منتفی خواهد شد و سیما الکلام فی این سیرت هر واحد
بپارث او میشود مختص باشد با و یا مشترک باشد میان هر و لکن این سبب مخصوصها بسبب لیل خارج
خارج از اصل است چه علما سبب لصوص کثیره اتفاق کرده اند زیرا که بعضی از اینها و ارث
بعضی دیگر میشود لکن بهر از شرط کرده اند اول آنکه مال از هر و با مانده باشد و یا از یکی از اینها
آنکه مقدم الموت نشان از تاخر متمیز نباشد باین نحو که سبق اقران هیچک معلوم نباشد و تقدیر آنکه
موت یکی مقدم شود و دیگری تاخر باشد متعین نباشد که کدام یک مقدم است پس اگر علم باقران شود
به هر سبب را منتفی خواهد شد و اگر مقدم و تاخر متعین نباشد و ارث مقدم خواهد شد یا تاخر پس معلوم آنکه
و ارث در طرفین متعین نباشد یعنی که هر کدام که تاخر است باشد و دیگری پیشتر از او باشد اگر چه تاخر است

و در ثبات صاحب کفایه گفته است که این شرط باین شرط نیست و در صورتیکه توارث از سر و صورت منفی
 باشد اتفاقاً حکم ظاهر است و در صورت نفی از توارث حکم تالی نهاده هرگاه این از ادعای
 مدعی کلامی رتبه تمام و در جاست تحقیق است اول آنکه اصل عدم توارث در صورت عدم علم تقدم موت
 موت حاصل نیست کما صرح به فاضل العجرائی و قوه فی منع الایمانات حیث قال لا یصلح بین
 آن من شرط الارث فی غیر العرفی و المهریه علیهم السلام بحیث الارث عند موت المهریه موت آن
 قال ما یجوز مقتضیه الاصل ان لا یحکم بالتوارث الا بتحقق سبق موت المهریه علی الارث الا ان یخرج لیل
 لکن محقق علیه الرحمه مختصراً فی سیر مکرر و یثبت هذا حکم بغير دلیل عرفی و المهریه سر و صورت
 سید راغیض مسائل مفیداً که متاخر و است که اصل که در بعضی تعد حکم میکند و ظاهر است که اشتباه
 بسبب مقتضی اشکال است شیخ مفید و اکثرین قال حکم اصل اند و علیه الفاضل العجرائی من سائله
 فی المهریه من المهریه العلمه و ابن حنفیه ابو الصلاح قال شده اند شما حکم در مرتبه شما که سید را
 بسبب مثل حقوق قول و در ماسوا موت الارث و سببناط علت را و در سبب متعین شما که سید
 و بعضی روایات از معتضد دانسته اند قول اول است و ثبوت ثابت نماید میکند از آنچه و است
 که در معتضد لکن میوه حق نیست بعضی بعضی دیگر و قریب نیانده و حاشا سید این سبب را و در سبب حجج
 اکثر حائمی توقف داشته اند و هر دو لکن سبب بر موت سبب ان حکم خارج است و توارث در آن
 محل کلام نیست و هم گفته اند که کان در هر دو مورد علیهم السلام مطلق سبب عام علی القول بالتعمیم کفایت
 مقتضی تفصیل کلام است و آن است که با اجتماع شرائط آنکه ضعف است یعنی لهم نصیب است و لا قریب
 او را و من سببند با جمعی که اقوی است و ضعف را و ارث او را رسیدند بعد از آن فرض است
 اما اخبار معتبره در این لالت دارد و در حدیث صحیح و ائمه است توارث المرأة من الرجل ثم یورث الرجل
 من المرأة و فی نسخه ای غیره و لکن جزئیکه ضعیف نباید فرعون الی او رسید و نیست از آن وجه
 او در فرض زمانی می رسند بلکه از حدیث که او بنا بر شریک علیه منه من با خود و ظاهر غلبه جماع این
 نقل شده از جهت ظاهر و حدیث صحیح که لالت دارد بر اینکه هرگاه و برادر بر همین طریق مرده باشد

ترک آنکه مالی بقیه مال سیرسد و از او بقیه او منتقل میشود و در این باب دیگر و خبر سیرت العنق این
 و آلات ظاهره و در شریعت مفید غیر فال تعریف عام و شریعت غیر شده اند و آن شکل است و آبان
 تقدیم بر جهت وجوب است با سنجایان و در دنیا اختلاف است و بجا بر غول اول قول مفید بل بعد سنجایی
 هم میرسد اگر علت وجوب تقدیم این نظر دارند و لکن جمال تعبد نصف است و بعد از وجوب
 مال اگر استیسا است خلیل اخلاص است از مال الان سیم بالاجماع المركب و علی القول باوجه اگر بدین
 پسری غرض شوند او را در شریعت کنند که پیشتر هر دو است و برابر بود پس اگر گذشته و بدین از او
 میکنند پس نصیب خود را که سید است بیکدیگر و بعد آن بر این فرص میکنند و بجز او را میکنند
 پس نصف اصل مال او را بیکدیگر و این نصف منتقل به سیر سیر میشود که و شریعت است و این سیر منتقل
 به بدین سیر میشود و اگر بر این یکی از آنها و در شریعت خاص باشد و آن را از این چند یکی او را سیر است
 منتقل به وراثت او خواهد شد و آنچه بقا دارد الوارث رسید است اگر امام علیه السلام خواهد بود و اگر
 هیچکس وراثت نداشته باشد ترک که یکی بیکری ترک آن گیران اول محض فن من منتقل شده با امام علیه
 السلام اصل خواهد شد و اگر وراثت داشته باشد ترک هر دو با و خواهد رسید و هرگاه میان هر دو وجوب
 اتفاق و در شریعت نباشد اعتبار تقدیم ساقط خواهد شد و بعد سیم همچنان است که گذشت اگر
 برای یکی از این دو مال باشد و دیگری مال صاحب منتقل شود به علم مال میشود و از منتقل سیر
 بوارث او و وراثت آن مال محروم خواهد شد و این احکام همه مخالف اصل است مگر عمل
 بر آن حسب نفس تعبد لازم است و در موت حقیق الاصل که بدون سبب خارج بلا سبب ظاهر است
 بر من و مانند آن حاصل شود و بیکری را موت غیر معلوم و التاخر بوارث خالص و اگر
 خواهد رسید مال یکی که منتقل نخواهد شد و این حکم من لا صاحب تنقین علیه است و بعضی انصوص هم بر این
 و آلات و در فصل سوم در میراث منقوض است و آن کسی است که غایب باشد و مال خود
 ورثه او معلوم نباشد و در سیم ترک او انتظار لازم است اتفاقا و لکن در تدریج اختلاف است بعضی
 فال شده اند با نظر چهار سال للموتین لکن یکی از آن نصیر و در دست بقدر الطایف الاارض

اربعین فلان لم یقید علیہ تم ماله بین البریه و مثل الحکم و رباب زوجیه و او است با اینه او بعد
 بعضی از و مات مذکور و جواز تنفیج بعد آن بعضی از اعلام از او مدیقام دانسته اند از جهت
 او بویست چه احتیاط و از فرنج شده بدست و لکن العین آن است و اما معلوم نمیکرد که حاکم شرع
 بعد از طلاق زانیه عن النکاح و افع میا ز و عده طلاق است نه وفات و برین
 تقدیر حصول تأمید باین آیات حل است و بعضی قائل اند با تظارده سال از جهت راست صحیح
 و در ذلالت آن تا میست و بعضی گفته اند که اگر و نه اغنیا باشند مال را بدون انتظار آنها تقسیم کنند
 و حل این مشکل است و ممکن است حل آن بر تقاضا مدت و جمعی گفته اند که انتظار سیستند تا وقتیکه از
 حین لاوت او افتد مدت بگذرد که مثل او عاده باین مدت زندگانی نمکند و حل بر این شهر و حوط
 است و گوئی وجه بلکه در صورت عدم بسط بد حاکم شرع چه کند مذکور که اگر با مطلب مفقود و مضرب
 شده است از طلب و عاده علی بر همین صورت خیره تقیم است و استصحاب حیاهیم مقتضی همین است و
 بر بنیقام طور اربع نیز است که این جنبه اسکانی با قائل شده است که اگر مفقود و رشکری کم شده
 باشد که نه نیست و قتل فرسیان آنها کثرت واقع شده باشد پس چهار سال و الا و سال انتظار کشیدند
 لکن تصریح طلبت شخص درین عرض است مذکور و بنابر شبهه جمعی تصریح کرده اند با اعتبار است که میصد و
 بست سال و بعضی بعد سال و بعضی جو سال و الاصح البناء علی ما کان اکثر بحسب عاده
 و بلوغ بعد سال هر چند او است لکن کاه است که اتفاق می شود و چنانکه چند کس از مؤثرین با
 وین در آن هم مدعی زیاده از آن یافته ایم و هر چند بنا بر حکم بر فردا و در شکل است لکن
 استصحاباً لغویت آن می کنند پس بنابر صد سال و در نیست که معتبر شد
 لا اقل سنه بلکه از بعضی وجه بر عایت زائد احوط است فصل چهارم در
 سائل متفرقه مسئله اولی آنکه هرگاه پدر از جریره پسر خود و میراث او بر آن
 نماید پس تنبیه بشود آنست که باعث حرام بدین می شود بلکه خلافی در نمیدارد
 غیر شیم و در نهایی بعضی من تبعه نقل نشده و بعضی گفته اند شیخ از خلا خود و بر غیر نهایی جموع

[illegible]

[illegible]

از این که می بینیم تا آنکه حقیقت حال بعد وضع عمل متوجه شود پس در آن هنگام هر چه متعلق
 میراث خواهد بود بر عمل خواهد آمد و نسبت خاصه هرگاه کسی از غیر ذمه عمل را ساقط کند پس میت او را
 پدر و مادر او وارث میشوند و هرگاه آنکه ساقط می کند و میت را متقرب با بویین و اولاد ایشان
 خواهد شد و در آن تقرب بالام و منع شیخ از متقرب با حد الظرفین مطلقا ضعیف است و در
 روای که صنف آن مختبر است عمل اصحاب وارد شده است که حضرت امیر علیه السلام هرگاه
 طلحه و زبیر را به حبس دادند مردم طرف کوفی به تریک آن و در آن کشتند و در راه بر سر حاله
 پس از خوف و بیم آنها حل او ساقط شد و حالیکه نند و در پس حفظ اب که تا آنکه مرد و بعد او
 مادرش هم مرد بعد آن حضرت امیر المومنین با صحابه بر او گذشتند و آن زن در راه اقبله کشته
 پس از مردم پرسیدند که حاشا چیست حقیقت حالی را عرض نمایند پرسیدند که زن از آن
 است طفل غرض داشتند که طفل را در مرقه است پس آن حضرت شوهر ضعیف را طلبید که پدر
 افضل و پس در وقت و تنه با او داشتند و ثلث ویت مادر و پنج مصله مادر بود و نصف آن
 این شوهر و نصف آن جوارش و یک مسئله سایر سهم هرگاه او کس را هم تعداد آن غایب بود و هیچ که
 میت میراث داشته باشد و اگر هم می شود و بنیه در کار نیست کما هو متضمن لم یخیر فیه خلاف
 سنه و اهل علی طایفه مجهول علی القبه مسئله سایر سهم و میراث و زن بلا غنیه یعنی زنیکه نزد پدر و
 شهم بنیاسا خدایا فرزند او را از خود نفی کرده باشد و غرض در اینجا اقسام اخیر متعلق است شرط است
 که شوهر بر بقیه اول شهادت نه شده باشد بلکه مدعی شهادت باشد از آن و حاکم شرع امر خود را مرفوع است
 پس حاکم شرع هر دو را مانع بلا غنیه میکند و کیفیت آن در کتاب اللعان مذکور است و تبعیض
 لعان مفارقت و تحریم موعود میاید آنها متحقق میکند و وجه حذف از شوهر و حزننا از ضعیفه
 ساقط میشود و نسبت بفرزند نسبت پدر منقطع میشود پس این است او میگوید با و احصا میاید
 پس اگر مادر است سلسله اولاد آن فرزند و باقی سلسله اولاد اگر پس از آنها یا پس از
 دختر آن باشد و اگر دختر او باشد بعد از آن سلسله ای نباشد نصف یا ثلث آن فرزند و بقیه دختر او

مکرر می شود و اگر اولاد و فرزندان معصوم نباشند ملت با و خواهد رسید اگر بی اراده و منجم
 خواهد شد در صورت اولی نصیب او و در صورت ثانی نصیب او خواهد یافت و اگر مادر تنها و ارث
 شود ملت نصیب مع باقی از جهت سلامه خواهد شد پس مال را بخواهد بود و اگر اولاد تنها باشد
 مال را در صورت انفراد اگر ارث آنها نصیب است بفرات و الا نصیب می و میگیرد بکاملت و اگر اولاد و
 نیکو باشد مانند اقارب و دیگر از خوة واحد و مادر خواهد رسید مع عدم مالکیت لایق علیه السلام جماع
 و بعضی کثیره بر آن لالت و اگر کثیره در سبب این جنبه تخصیص داده اند این حکم را بوجه
 عصبه مادر که عقل تواند کرد و این با وجه فموره است که ملت بر مادر است و باین برای امام اگر
 حاضر و حاضر باشد و اگر غایب باشد پس با و مکرر می شود و ضمیر برش اول از روشن شود
 و لالت و روشن ثانی را گو یا صدق از به مع بنی الاخبار اختیار کرده است و لکن هیچکس
 و ملو نقت آن ایامی عمل اکثر اصحاب خلاف آن طریقی را با اول خواهد بود و وارث نیستند بلکه
 با وجود و احوال و محبت با و بگویند که قریبی مادر را ارث میتوان داشت و لکن اینست تصدیق
 متقدم میشود که اگر پدر و عرف بینه پذیرد از نفوت پدر ارث نوال خود خواهد شد و الا فلا کما هو
 نفا و بعضی از آیات و قول اولی از قوت نیست شرط اعتراف پدر ارث قریبی مادر
 حال از بعد از آن پدر من تقریب به با و قتی که به اعتراف کرده اند میراث از طریق منتفی است
 هرگاه پدر اعتراف به نبوت نماید و در لعان گذشته و بکذب شکالی نیست و زکیه میراث
 پدر خواهد بود و میراث پدر نخواهد شد و اما او با پدری پس و باره شان سه قول است یکی آنکه از
 بعد اعتراف لایب از طریق منتفی خواهد شد و دوم آنکه ارث از طریق منتفی است سوم آنکه اگر نصیب
 نیکان باین معنی مصرحند بر آن میراث از طریق منتفی خواهد شد اگر کذبین نه میراث از طریق منتفی
 و غیر لام و او سبب علی باشد و وجهی که در صورت لعان سبب است عیادت هرگاه این لعنه میراث
 و برادران مادر و برادران پدر را بگذرد و در صورتی که خواهد بود و سبب لایب اطلاق آن بر قریبی
 مطلق است و میراث سبب لایب لایق است و تحقیق مسئله فموره و بعضی قوی هستند لکن با کتابی

۵۲
 گمان بهمین مقصود کان لکتاب مخرقه مرکاه حرج از حکام اسلام یا شرط کرده باشد اینها
 الزام احکام اسلام باین علما نیست علیهم السلام حکم ایشان جارید و فحشا نموده اند پس از
 یونس بن عبد الرحمن عنوان شد که از اهل صحابه حضرت امام محمد کاظم و امام رضا علیهما السلام
 منقول شده که بنای میراث نشان نسبت به حبس سیکار ندیده بسبب نسب فاسد و در فصل بنی شایان
 علیه ارحمه که از فضلا صحابه و از رواة اخبار عسکریین علیهما السلام است نقل شده که بنای ارث آنهاست
 و فاسد به حبس و نفع فاسد میباشد شیخ الطائفة و اکثر کتب و نسبت بسبب دو تعمیم نموده و فرمود
 و قول اول السید مرتضی علیه ارحمه ابوالصلاح ابن و یونس و محبی که ترجیح داده اند و سید ابو جراح ابن
 نموده و بعضی انقیول النسب با کثر نموده اند و قول ثانی را صدق یعنی ابن ابوبکر ابن امیرالمؤمنین
 و شیخ مفید علی نقل عنهم اختیار کرده اند و قول ثالث را اینجاست و غیره ایشان علما در خبر اینها
 شبهه و استه و سکه خان از انکال نسبت اکثر و ایادالات بر حجت نسبت باینها و از فواید
 و درست کل قسّم الثانی بدینهم که آن مرجع قول حیرت است حکم علی التخیل که یک مسئله می باشد
 مفروضه انشاء الله که مطلب محرم در بیان مواقع ارث است و بهر آنکه سید را اول انهم
 نقل است سوم مملوکت صحبت با اول در بیان ان نیست کفر است و آن مانع نمی شود مگر از سبب
 و ارث با شمی که کافر و ارث مسلم نیست و نه اینکه کافر و ارث کافر نباشد و نه اینکه کافر و ارث مسلم نشود
 پس حکایت را اینکه کافر و ارث نمی شود مسلما را خواه آن کافر حری باشد و خواه کافر و خواه مفرط
 یا ملی از بعض اخبار که فی توارث الی و غیره مستفاد میشود یا بحمول استیفاء و یا بهر آنکه کافر
 الطریقین علی ان کیون لکن اذ احلا علی المجموع من حیث هو مجمع و آن اعم است از استحقاق آن
 و استحقاق آن از اعم الطریقین و من لا خلاف المراد هو التناهی که ما هیچ به شرط من لا اخبار من که مسلم
 و اگر مسلم و مشتم باشد خواه آنها باشد و خواه و اگر کافر و مشتم باشد مثل اینکه و و غیره که مشتم
 باشد یکی از آنها مسلم باشد و دیگری کافر پس میراث مسلم خفاص اید و نیست و همچنین اگر کافر
 افرید باشد و مسلم بعد از شریک باشد و امام علیه السلام اگر است کافر باشد پس اگر کافر و کافر

در کتب معتبره میراث کافر خواهد بود و اگر ارث او کافر مسلم هر دو موجود باشد بنسبت مسلم سهم
خواهد داشت اگر چه بعد باشد که امام علیه السلام کما صحیح به التواتر عند الرضا علیه السلام بنده حاصل
الفرق بین کافر و مسلم و هرگاه ارث کافر مسلمانان متغیر شوند و هنوز نسبت کبریه نداشته
باشد که وارث کافر شریف اسلام در آید اگر او باز آنها باشد اولی میراث خواهد بود و اگر
مساک و آنها در مرتبه بوده باشد در میراث شریک خواهد شد این حکم مثال هر دو مسلم است خواه
موت مسلمان باشد و خواه کافر و خلاصه درین نسبت و اگر وارث مسلم احد باشد کافر نیز ارحم و خواه
اگر احد مسلم و در هرگاه ارث غیر امام علیه السلام باشد چنان رحمت و وحدت و آراستگی بحد
نیت شش سال و بیست و نعل انتقال دیگری محتاج بدلیس خواهد بود و بعضی بر آنند که اگر عین کبریه
حکوم بعد اسلام مشارک میراث نمی تواند شد هرگاه ارث واحدند باشد و آن شایسته است که صاحب
فی المساک لکن هرگاه ارث واحد امام علیه السلام باشند پس اگر موت مسلم سبب شهوات است که کافر
اسلام آورده او بجز میراث خواهد بود و حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و حقوق این برین جمع بر آنند که
فهرست چند اسلام آورده اند از ارث امام نخواهد شد بحدیث اینکه بجز موت مال یا بجز نیت نقل شده پس
اسلام آورد او یا بر ارث شفقی نخواهد شد و بعضی بر آن گفته اند که اگر زکات را بر عین مال نقل
کرده باشند پس ثانی حجت و اگر نه نقل کرده اند پس اول مستعین و بعد رد و بجز
صحیح بر این برین دو قول خبری ظنی نیست و اگر است کافر بوده باشد و امر میراث و ارث باشد و بجا
نکاف و امام علیه السلام پس کافر مقدم خواهد بود و یا ارث کما سلف و اگر شریف اسلام شهوات شود
بطریق اولی خواهد شد و ارث او مقدم بر ارث امام علیه السلام خواهد بود و ادعای این سبب است
بجز مسلم اولی است بجز میراث و طریقی است که کافر باشد خواه کبریه کافر باشد خواه مسلم که
نصف بر حسب یکدیگر هرگاه آن زن کافر نباشد باشد یا فرزند او کافر باشد هرگاه کافر السبب آن
کافر است و یا سبب آن سبب خواهد بود هرگاه کافر نقل سهم او خواهد بود طلاق کا و اجماع و بار آورده شود
بر او و سبب این سبب سبب است اگر است کافر نباشد یا باشد و کافر باشد و یا سبب کافر است و سبب

اعتبار بر وجهی از برای امام است هرگاه و اگر دیگر مسلم موجود نباشد و یا اگر در پیش رو نباشد
 این هنگام هرگاه یکی از فرقه که کفار شدند قبل از اسلام آوردند پس بعضی از علما مثل شیخ زین العابدین
 شده اند باینکه شرک با خدا از حدیثی است که از پیغمبر است که الله تعالی بنی النضر من الله بنی النضر است و او
 مشرک بود و الا این سخن واحد از حدیثی است که هرگاه مشرک بود بر کار که در و یا خواهم مسلم بود
 کار برای این که فراینها اگر اسلام آورد مشرک مسلمة بنی شدند و بعضی مثل محقق و غیره آنرا نفی کرده
 در بیان خروج وجه پس بقدر اول حکم کرده اند بعد از آنکه اسلام آورده است بر تقدیر ثانی مشار
 میراث ساخته اند و آن بنا بر مثل بعد از او علی از وجه و مشار که الامام درست آید بنا بر قول
 علی از وجه و هم از توابع مسئله سابقه است آنچه پیش از آنکه از مالک بن عیین از ابی جعفر علیه السلام
 روایت کرده اند در خصوص اشخاص که مرده باشند و از راه او سپردار بر او سپردار و وارث باشند و غیره و بعضی
 پسند و او را و خود و مال را نیز گفته باشند که آنحضرت و مرده که از برای این الاخ و ثلث مال احد
 بود و بر این لاحت یک ثلث و بر آنها خواهد بود نفقه او و لاویت نسبت حصص هرگاه قبل از اسلام
 اسلام نیاورد و اگر قبل از اسلام آمد مال امام باید بدین که بر اسلام مال و بیع باخته اند و امام
 مال را بآنها خواهد داد و اگر اسلام نیاورد یا بعد اسلام بر کرد و امام مال او و ثلث به برادر داده و
 یک ثلث بخویش داده و او و طاهر است که قواشکان بران بود و روایت هر چند ضعیف است لکن
 جمعی از اصحاب علمای تصریح کرده اند که علی اکثر اصحاب از تقدیرین بلکه شاخزین نیز برین روایت بوده است
 و روایت از جمله اخبار مشهوره است پس علی بران و نسبت هر چند با خبر بطریق سابقه غی طبعی دارد لکن
 محتمل است که خبر مستثنا باشد چه این روایت قطع نظر از انجا ضعف آن است و بعضی از
 اصحاب تقویت سندش نموده و بعضی بتصریح تصحیح آن پرداخته اند و لکن مع ذلک جمعی از
 علما با وصف نقد معارض صریح و برین حکم مایل کرده اند و آنچه در مخالفت اصول و عیون و آراء
 عدیده است از وجه نسبت و رعایت احتیاط و نیز از توابع این مسئله است که هرگاه یکی از اولاد
 صغیر سلمان نباشد پس نزد طریقی با خواهد شد هر چند اسلام بدو یا مادر بعد از انعقاد حل و

قبل بقیه من بعد این تشکیک مانع خواهد شد جزو اسلام گردانند و اگر با و انکار خواهد کرد و
حکم مرد نظری داخل خواهد شد و خلافت و خلیفه طاعت ویت و نه در انکه هرگاه الدین صغیر مرد و کافر
شد آن صغیر هم محکوم بکفر خواهد بود و آنجا است که اطفال کفار را مثل جوانان پیران شان
استرقاق میتوانند کرد و سیاحت کنند علیه الرحمه میفرماید که طاعت است که نسبت اطفال در اسلام
بکفر با بون از ضرریات باشد که از اخبار متواتر است و آن میتوان کرد و دلیل تخفیف با سلام بود
و اینکه اگر ابا کند مثل نموده شود از حیثیات ثابت و شبه نیست کرد و نیک حکم با تداوین در اسلام بخیر
سلام می آید است چه برسد درین خصوص مطلع نشده ام مگر روایت مرسله صدق قال
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اذا سلم الاب جبر الولد الی الاسلام فمن ابى و لم یکن له دعی
: ۱۰ : الاسلام فان ابی قال ان سلم الولد لم یجرب الیه و لم یکن من مباهیات و اطلاقا انصفت
لاحکام الایه او غیر شایسته مثل ان لم یکن حکم التبا و جملتها و تصریح فی بعضهاست که اگر مسلمانان
با هم متواریت میشوند اگر چه اختلاف مذاهب داشته باشند که انکه از فرق محکوم علیهم بکفر هستند مثل
: ۱۱ : شیعه و ماصی که معلن بعبادت اهل بیت علیهم الصلاه و السلام باشند و حال که مراتب الوصیت بر آن
انکه علیهم السلام فراموشند و محب و مانند آنها و بعضی مطلق مخالف احکم کفر میکنند و کفار علیهم
میراث مینهند اگر چه اختلاف مل داشته باشند و خلافت درین ظاهر نیست لکن با تصحیح مقید بنا بعضی نسخ
چه ایشان نموده اند که مرد اهل محبت را مثل معتزله مرجیه و خوارج و ارت میشوند و این فرق من
وارث نمی شوند و نسخه دیگر بر وفی مذنب مشهور نموده اند که ذلله السید لشد طاب راه فی الزین
و اعلی نقل فرموده که کفایت یا کفار و دیگر مل را وارث نمیتوانند شد و آنها وارث اینها نمی شوند
و مجرّه و شبهه ارب سلم نمی شوند بلکه آخر در احکام مرتد و آن کسی است که بعد اسلام
خمسگاه فر شود و پناه بخدا از ضلال العباد می آید آن بر دو قسم است یکی انکه ولادت او بر اسلام
شده باشد یعنی وقت انعقاد عمل احد الابون او مسلمان بوده باشند که صاحب
به الاصحاب می نمایند می کند آنرا بعضی اخبار این باب از جهت تعبیر از ان عن بنی که

الاسلام او علی المظفره واز برمد فطری می نامند و من نیست که اگر کجایین غمخیزان و جانشینان
 از بد او از یکسند و کشته شود یا تنویران و افرا و جانشینان و عده و قبا که میداد اگر چه بخل بها
 نباشد علی قول محتمی کافی را این اموال او در میان ربه مقسم میشود و حکام و ربن احکام غنیمه
 و از اسکانی نقل شده که او میان بد فطر و علی و مکره حکم کافی را بر اول فقر جاری ساخته و آن
 سبب و حکام اکثر بقصص که تصریح تفرقه و ران واقع شده و آنچه مطلقست محمولست بمنزل و قسم
 آنکه از فقر انضالی خواهد و باشد و خواهد باسلام آمد و از آن سخن کرد و بفر خود و ما و از بعضی
 الا انضال پس آن مدتی است حکمیش آنست که او را ابتدا قبل نیکیند بلکه رتوبه و از محمل نشود
 پس اگر رتوبه نماید توبه او را قبول میکنند و اگر ایام انکار نماید او را می کشند و بعد بر طلاق زن
 اعتد او میکنند و اگر او زنده ماند و بعد وفات ما که میرود این احکام میر خلا ظاهر از شیخ علیه
 فرموده است که اگر مرده کانی بد از حرب میجو و فوتوانند که او را بر کرد اند میرات او را و میان
 تقسیم میکنند و این درین علمیه از همه خلا میجو و فوتوانند که او را بر کرد اند میرات او را و میان
 مبطو و خلا از آن جوع نموده و ایام و عرس سلام بر مرد علی انکار و از آن قبل و دست خود
 بر آن انتظار توبه و نیست و یا انتظار و اما بقدریکه جوع او یا بیان ران ممکن باشد یا بقدریکه
 کجائی و یا به ضعیفه اسند کجایش و او هر علی محتملست و الی کل و نیست است و بنابرین علیه که
 قول وسط است قول اخیر احوط است اگر ما نمکن معالج جوع را اعم از ما را و علیه کرد اند نیست
 حکم مرد آمارن پس اگر از وین اسلام کرد و خواه مرده فطریه باشد و خواه نه مقدم بر شستن او میکنند
 بلکه همین میکنند و اوقات نماز ضرب و تادیب را و واقع میسازند اما اینکه توبه آماناید پس اگر توبه
 بکند و رجوع بجن نماید فطر المطوب الا و قید مخلص خواهد بود و کار به او تنگ میکنند و و ایات
 معتبره بران قولان دارد و در بعضی و آید پس تمام بحدت شدید و تنقیق معلوم میشود
 و از شده و شایع و از تمام بیان نشده است و اصل حسن بران که در نیست اما اینکه تمام است
 پس است و در بعضی و ایات صحیح و است که مرده علیه العبدان از توبه بکشید و توبه بکشید

اجاع ماول لم یطع سنت و معنی از علما احتمال که و اند که تفصیلی که و باب بوند که رسیده و زان نیز
 حاکم شود و آن شکل است هرگاه این را دانستی پس آنکه عدم مقبول توبه مرتد قطر بحسب هر شرح لازم
 و هرگاه توبه او حقیقی باشد میان خود و خدا طاهر است که مقبول خواهد شد لکن با تکلیف است حاله
 عدم مقبول الایمان بعد از تکلیف علی هر قضیه عدله تعاضلانه و حکم نقل مکنت که برای جسم و نه فناء
 و قطع سلسله ابد او و قبول حد و جاریه علی الالاسلام باشد: منافاة مسئله اخری هرگاه مرتد قطر
 بمیرد میراث بوارث مسلم خواهد رسید اگر چه بعد باشد و وراثت کا فرق قریب و ما شد و اگر وراثت از
 سخن مرتد کا فایده امام علیه السلام وراثت او خواهند بود و معدا علی الکفار و خلا و از آن ظاهر نیست
 تخفیف مندی که در صورت انحصار وراثت او و کافر و اهل سنت وراثت کا و وراثت امام علیه السلام
 منقول الغت که وراثت او امام علیه الصلو و السلام اند که کافر خیال که در مرتد قطر گذشت و از حد
 علیه السلام حدیثی درین مسئله نقل شده از حجت آنکه اگر چه است در قضیه خبر لکه دلائل میکند بیکه
 میراث مرتد ملی بوده او که کافر اند میرسد و از شیخ الطائفة و کتاب بسیار یافتن و بنقول لایم
 میشود و در دیگر کتب این ابات را محمول بر تقییه ساخته اند چه این محل عامه است و وجه دیگر هم
 تفصیف این قول ذکر کرده اند و لکن مسئله ما از اشکال نیست اگر چه قول اول که اشتهرست خالی
 از قوت نیست صحیح و در قتل است و آن مانع است قاتل را از وراثت مقتول اگر چه
 صورت برات از قتل میراث مقتول را می دهد هرگاه عمد ظلم و عمد انا قتل کرده باشد لاجماع اهل
 و اگر از وجهی یا تضام گرفته باشد پس مانع نیست باطلا یعرف و از این مثل حکم نماید
 جنسوس است لقتل عدو آن قاتل که بعد از ظهور یکما لایحقی و مانع نمی شود قتل خطا التصحیح علی
 بنقل امیر شافعالان کان خطا و شافعالان کان عمدا لم یبطل و مسئله الموت و این است عقل و در حدیه
 خلاصه نویسنده که وراثت تفصیل بن سیرت ضعیف و شاد است از اوست وراثت نمی شود
 و لعله لظاهر و نه جمیع من الاخبار و به و این صریح است بجزع لکن الاصح که افسد و ارجح است
 خود بعد از این خطا و قول است مشابهه کلیها و لولا اعتبار بن و نقلی بقایه مقبض المظنون و از آن

نیست و در معنی مجنون و بحال است شیخ شهید ثانی علیه الرحمۃ رشتہ بعد الحاق بعد از اجود
 و آن نیز معنی مجنون الحاق بخاطر اقرب باشد شہد و فرمودہ است کہ قریب نیست میان ما و
 سبب ظاهر و سبب التعمیم شیخ شهید اول علیه الرحمۃ فرمودہ است کہ فضل بن شاذان
 علیه الرحمۃ گفته است کہ اگر صبی با مجنون متحبب در یکبند وراثت او میشود و ابن ابی عقیل متحبب
 او نموده و کلینی صحیح صدق قتل فضل را نقل نموده بر آن سکوت نموده اند و بعضی اسحاق گفته اند کہ
 قتل بسبب مانع است و همچنین قتل صبی و مجنون از بعضی از علما از فضل بن شاذان ابن
 ابی عقیل قتل نموده اند کہ ہر گاہ ہر خود را از راه نادید بزند منوع از میراث او نخواہد شد و کیفاکان
 ہر گاہ جمع شود با قاتل عمد ارفی و یکہ ہر خدیجہ تر باشد بر قاتل مقدم خواہد بود و اگر چہ قاتل
 باشد و اگر دیشتر و اگر نباشد پس از انہی امام علیہ السلام خواہد بود و سبب احویت بیت مقتول
 مثل سایر اموال او است کہ حکم میراث در آن جاریست اگر چہ مقتول بعد باشد ہر گاہ مصاحبت
 قریب و سبب منقسم میشود بر میراث نسب و سببی است لال بعدیم ایہ او الارحام مرین مقام کتبہ
 شیخ شهید ثانی علیہ الرحمۃ اتفاق افتادہ از وجہ جعل اشکال است یکی آنکہ عدم دلالت آن حکم
 سبب انحسار است و دیگر آنکہ عموم اولویت محل نظر است و متداول است مالیت احوال است
 لکن دلیل از خصوص مرین خصوص معجوز است فالامہل و الحکم بسبب محلا لاشتبہ و سبب آن دلیل
 است با مطروح التقیہ و غیرہ از عموم اولہ ارث شامل است اقربا پدری و مادر ہر مورالکن جمعی از علما
 تفسیر کرده اند کہ متصرف بام از بیت میراث نمی بر و بعضی معوی جامع بر آن کرده اند و در آن
 انصوص تفسیر بعد مراثت اخوہ مادر و سبب و اخام مقدم علی العام و دیگر اقربای پدری بسبب
 اجماع مرکب اولویت و در جریان شریک متقدمان کرد و با اقرض خدا مان مقتول و بر صورت قتل عمد کثر
 ترکہ و قایم ادیون کنند مانع قصاص متواند شد یا نہ جمعی از محققین قائل بعدم منع شدہ اند جمعی
 دیگر بر آنکہ منع از قصاص متوانند کرد و دیگر آنکہ در مقدار وراثت ارحسان شوند و بعضی روایات بر آنکہ
 وارث و بعضی از اعلام مثل شہید ثانی علیہ الرحمۃ مساک گفته اند کہ محل خلاف است کہ قاتل و مقتول

بازل باشد وراثت مطلق است و بعضی گفته اند و کرده اند و حکم اینست که و کیفماکان احدی طریقی است و اولیست
خصوصاً در صورت بذلت و همچنین است اگر ورثه عفو را بخواهند باشد و بعضی سواست غایب
میشود که اگر ورثه متبیه عفو کنند مافقی شود و اگر مقاصد اخوانند بدون ضمانت بن نمایی اند و در
توجه آن بعضی از اعلام فرموده اند که جواز تبیه بدون ضمانت ازین است که در صورت تبیه
قرض خواهان بر قائل شود بدین خود میتوانست که در خلاف مقاصد که در آن با مروجی است
میشود نموده است و است که بصیر علی الصاوی علیه السلام ان اصحاب الذین هم انحصار القائل
لکن از آن این است مستغنا میشود که عفو هم مستغناست قتال و کیفماکان در مقاصد ضمان
جمع بین اخصین است حق ورثه که مستغنا نیست و حق عوامی مقتول که تقنین تبرک و ویت دارد
و گمانیکه لغرض قرض خوان بجایسند متسکشان است که گرفتن ویت کتساب و ورثه
واجب نیست که برای او دین بجز کلفت کتاب را متحمل نشود و متسکشان و ویت که از بر مقتول
بچند و از غیر از امام علیه السلام نمائند پس برای آنحضرت که ویت بگیرند و داخل بیت مال سلیمان
فرمانید و از هر دو امر عفوئی تواند کرد و حجتی از علما تصریح باین حکم کرده اند و وراثت صحیح آن
والات دارد و این دلیل علی گفته است که عفو هم میتوانست فرموده چنانکه ساز اولیا و هم عفو میتوانست
کرد بلکه آنحضرت بقول است و عفو بکم آنحضرت انساب است و عفو هم تحقیق این حکم نیست فانه
عرفی با حجب علیه بخوریه و مالایخیر محبت سوم از موانع ارث و ویت یعنی مملوک کبیر
پس اگر شخصی بپرو و وراثت که وراثت با و در غلام با کثیر و کبیری باشد وراثت آن میت بخوریه
شد هر چند قریب باشد و از وراثت او خواهد بود و اگر چه بعید باشد پس اگر فرزند کسی مملوک
باشد خود باشد وراثت نخواهد شد و مضامین جریه که حر باشد وراثت او نخواهد شد بلکه مال او
با ناکمی وی خواهد رسید بجز ملک نه از جهت ارث پس ویت نامی ارث است از
طرفین و اینها و نه اخبار معتبره وارد شده لایق وراثت انحر و العبد خواه مملوک و ویت
محض باشد خواه شنبت بجز ویت شده باشد و خواه مکاتب مطلق باشد و

خواه شرطند اگر مکات مطلق باشد و چیز از وجه کتابت او کرده باشد پس نه از شرط و نه از
میتواند شد بخروج با اتفاق علما چنانکه تصحیح کرده اند بان بجا و اخبار مستفیضه بر آن است و
بلکه این حکم عامست هر مملوکی را که بعضی آن آزاد شده باشد و بعضی بر قیوت خود میانی باشد
حکما و درین تقسیم ظاهر نیست پس هرگاه کسی مملوک را بر او و دیگر آزاد باشد پس این
مخصوص حسو خواهد بود اگر چه او بعد و مملوک و بیگانه شد مثل این ابن الاثنی که ابن الاثنی و
میشود این مملوک و اگر از برای میت و زنده باشد نفس او و نفس مملوک و برادر باشد
محسن از اول پس مال در میان خود لها صفة منقسم خواهد شد و اگر برادر نفس مملوک باشد پس هم
برادر و درین با هم با خیال و غیر ما من طبقا لایست علی الترتیب آنچه سید بگوید اما اگر مملوک آزاد شود
قبل آنکه ترک در میان او را مستقیم شود و شرکسای زنده خواهد بود و اگر ساق باشد و در مرتبه اگر آزاد
باشد تمام مال او را بر او خواهد شد و اگر بعد ممت آزاد شود و محروم خواهد بود اخبار کشیده برین ظاهر
دارد و از اینجاست که اگر وارث حر باشد و مملوک آزاد شود میراث نخواهد بود مطلقا اگر چه در مرتبه باشد
نسبت بجزو اگر بعضی ترک منقسم شده باشد بعضی دیگرانی که درین بین مملوک آزاد شود پس از این
وارث خواهد شد یا نه یا بالبره و از آنجمله بود سه احتمال است و اظهر تر و بنیاد سید ظاهره فافاد القائل
فی الارشاد و احتمال اول است بدلیل عموم ارث قبل التمته و بنا بر قسمت جمیع ارث ان محال است
زیرا که حل عدم قسمت است بقا قسمت مجموع من حیث المجموع حال از بعد نیست آنچه ازین عبارتند
سبقت میکند انتقامی قسمت را سانه آنها بعضی مومن بعضی کفار و بنیاد از رویه علیه السلام
ان عتق بعد ممت فلا ارث قسمت جمیع است پس اگر بنای حکم بر معنی متبادر و هر وفقره گذشته شود
صورت تقسیم بعضی مومن بعضی از اول بعضی خارج خواهد بود و هر کس که از وفقره از ظاهر و القائل
بظاهر او را از ترجیح با ترجیح نیست و اصل در مملوک عدم ارث است لکن بنفاد بعد قسم فلا ارث
ارث است آنجمله لانه فی قوه مولانا ان اعتق قبل ان یقسم اجمع فله میراث پس میتوان شد که در صورت
انتقام نیست اما نام نصیب وارث شود و در صورت تحقق قسمت فی بعضی مومن بعضی کفار فی بابا

وعدم الارث فی الشیء جاری و موید آنست در آن حکم در وجود نیست عدم آن ظاهر العین
قتال لایسلی ذکره السید صاحب تشریح التعلیل حتی کون غیر منافی الاثبات احدا
لا یخلو من وجه و اگر رای نیست اری غیر امام مختصر مملوک باشد چه می کند با او و اگر رای نیست
یعنی بجز مملوک را از اقا او اگر چه بجز باشد بعد آن زاد کرد و نشود تا که بمیه مال او داده و در حد
در آن اثر و نفس متوهم نیست اری نفس اگر چه مختص بصوت احضار اری در مملوک ندارد
لکن باید که آخر مختصست و ظاهر کثیر اخبار آنست که اقا و او متوفست بر آن و در سخن اینک
خود بخود آرا و شود پس محتاج با عیاق خواهد بود و تلفظ بصیغه تعلقن بحاکم شرع خواهد داشت چنانکه شهر لای
مستلزم است اگر حاکم شرع موجود نباشد پس حدیث آنکه کردن واجب است که خواهد بود و نوشتن امام
بجرت موضع از بیع آن مسلم منع از فکال نیست البتة بطلان معومات الدیال شمله
کتاب مطلقه که در کتاب بعضی را داده باشد بقیه را از نو کات میست باید و از سند و قیاس
سازند اگر چه بجز که بیشتر از او شد از میراث مالمه محروم بود و چونکه در فکال عهد شرط است که از
خود موجود نباشد پس هم نشود که آن جزو و منبره و ارث حرست باید که مانع بکانت جزو و منبره باشد
اچنانکه میراث جزو و ربانی سیما بدست قبیل بله جزو و منبره مالا و اوارده است که کذا فی قول السید
علیه حمه ربه الحمد بعینه اطلاق النص القوی و اگر متروکات نیست فاعیست از شکیه مملوک است
میکنند مشهور است که فکال و لازم نخواهد بود بلکه بعضی از علما و محققان هم بر آن کرده اند و این حکم را
اصل نیست چه بیع که هر چه اصل است خرج ما از حد دلیل و اطلاق علی حاکم که ظاهر و انا آنست که
بعینه از تر که بعد خرید او با ما تا بعد عتی آنرا داده و در حد بیع بیع است من را که نکند و اند
و حکم شان عدم است از آن بکله بعضی از علما تصریح کرده اند باینکه هر قدر که تر که وفایان بکنند
کسان نیست فکال هم خواهد بود و مملوک که تر که وفایان بکنند و بیع را که نکند و بیع را که نکند
علیه اجماع و مانع تعلل کرده و بیع بیع و بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع
بانی هم رسالت نامعی تصریح کرده بعینه نیست که افضل بر بیان و آن باشد که بیع بیع بیع بیع بیع

۴۳
 مطالبیست باین حکایت ندارد و باید بعضی از علما آخر قول ثالث قائلند او باید و قولی مشهور
 حکایت از قوت نیست مجموع المدیو لا یقطعه بالمعصیه تا ایند قول ثانی میسند لکن معارض است بعجم حم
 لازم و لازم از فی الاسلام و از جمله فروع است بلکه است آنکه ممالیک متعدد از او باکیت باشند
 و نصیب بعضی از ترک و فاکت آن کند و نصیب بعضی دیگر و فاکتند پس بنا بر قول ثانی خریدن
 هر دو واجب است و بنا بر قول اول خریدن تا لازم نیست و در خرید اول و احتمال است که
 نکند که تک ادم هم لازم نباشد لعلب آنکه ترک از فاکت جمیع ورثه قاصرست و دوم آنکه
 خریدن از او کردن اول لازم است از جهت عموم نص فرق است و میان شرکاء کس که نصیب
 او و فاکت و کند و یک حصه او و فاکت کند چه فاکت بعضی از آن و بعضی از غیر
 است بر مالک و عین اکثر فیوز از جمله است آنکه ترک عینت و فاکت لیسر فاکت و نصیب عینت
 و فاکت پس بنا بر قول اول خریدن بعد لازم است نه قریب و بنا بر قول ثانی بالعکس یعنی فاکت
 و بعضی از ثمره مقدم است بر فاکت بلکه بنا بر قول اول مختلست که شرکاء بعد لازم نباشد و ترک
 با هم عادل شود و سید علیه الرحمة بن احتمال ضعیف و البته هرگاه بین و این پس این اندک وجه
 فاکت ابرین محل خلاف نیست و ادایات کثیره در باب مادر از دست و بسبب اجماع مرکب پدر
 با وطن است یا آنکه نصیح حکم پدر نیز در بعضی اخبار معتبره و در دست و اعدا ابرین از دلالت
 بخشی از فاکت اختلاف و اینست و بعضی ثلث بن با بویه و سلا مطلقا فاکت لازم نیست اند بعضی
 بر آنند که فاکت لازم است نه و اگر اقارب و جمعی بین فاکت اند که فاکت او با بخشی مطلقا واجب
 است و اینست و علی از قوت نیست و اما فاکت و ج و زوجه پس محقق علیه الرحمه و مختصر آن
 کرده و نقل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه در خبر صحیح آمده و دلالت بر فاکت نه از پس و ج او
 خواهد بود و فاکت و ج استیغاف و شریحه با آنکه فاکت از فاکت نیست و در کفایه حکم زوج مائل نمود
 منع الا و نه و اینست و اما و میگوید که حسن فاکت و ج نیست و ترک با هم فاکت نقل خواهد شد
 هرگاه فاکت زوج واجب باشد پس فاکت و ج بطریق اولی است و خواهد بود و اجماع کالاجماع و نقل خواهد شد

[illegible]

و اخوة واجداد و احبابها اعمام احوال را و حجب آنها ارباب لا را و كذا في مراتب لولا كما
و همچنین حجب عرب هر مرتبه بعد از ارحف آن پس لا و صلب اگر چه از امان باشد حجب اولاد
اند و اولاد اولاد حجاب اولاد اولاد و اولاد و اولاد حجاب اولاد و اولاد و اولاد حجاب اولاد
و اخوة اعمیاً حجاب اخوة عملاً اند و اخوة مطلقاً حجاب اولاد و اخوة و كذا في المراتب المختار
احد او بیت حجاب اولاد و اعمام اند و كذا في المراتب لمصاعف همچنین مراعاه و احوال الاما
و همچنین محجوبیت با کفر و ارتق و محل و اما کذا في تفصیل آیه در سقا و مباحث ساقه
که ششم است و اما حجب نقصان پس سه صورت واقع میشود یکی آنکه اولاد و بیت حجاب زوج و یا فطر
میشوند اصیب علی لا و دیگری حجب لا و بیت مادر را از فرض احکام او که ثلث است بسبب
فرضه او اما او که سدن باشد که سبب نقصان می شود چیزی نبوده از سدن یا عاید شود و دیگری
حجب اخوة است و مادریت را از انا و علی السدل که چه خود محجوب یا محجوبان که و همچنین
نیز انکه سق کرافت برای در حجب نقصان است خالصة و بیان سنا و مادر را
در مقام آنست که شخصی بمیرد که و بشیم نشد باشد بعد از آن بمیرد و دیگری زن و انا و
پس که فرض متعلق میشود بشیم هر دو فرضه از یک اصل پس اگر و استحقاق متجدد باشد
نمبره فرضه واحد خواهد بود و همچنین علی بن محمد باشد و مادر از استحقاق آنست که اگر است
بعینه و ارث به نسبت قبول باشد و مادر از استحقاق آنست که جهت بوجه استحقاق بمیرد
در هر دو یکی باشد مثل ثبوت و اخوت و وصیت و مانند آن چنانکه مردی بمیرد و یک چهارم را و در هر دو
که جایز نیست پس باید دانست که مادر باشد پس بمیرد و برادر از آن یک چهارم و برادر از آن
سودا و برادر بخیر از استحقاق ثبوت مال بیان اینها که ذکر مثل خط الانشید بقیم میشود اگر استحقاق
عینی باشد و بجهت بر خواهد رسید اگر خای باشد و هر که از آنها بمیرد بمیرد مع عدم اصل کار را
خواهد بود پس که این است اول آنست که ای اینها که ششم است و اگر و ارث مختلف باشد و استحقاق
مثل آنکه مرد بمیرد و در میراث که او یکی از این دو بمیرد و میرد و یک چهارم را و در میراث

برای تیر و پلدر ثبت اول البسویه چهار بار سهم آنان نیز و لیسه و دو و دو سهم هر دو و در وقت بنانی
خواهد رسید بر فرضیه اولی سهامم رفته طبقه اول از آن خط تا خوانند گشت بعد خط طایه از دو
و فرضیه بر لقمه تقسیم سهام خوانند و دو حصه بیت ثانیه از فرضیه خوانند گشت و بر رشتا و تقسیم از یک
و یکدانی در سجدات از من الاموت اکثره و هر کس از جمله در سجدات هر سجدت که از آن کس از حق میگذارد از آنجا نیز

مثال آنکه اگر بزرگوار و دوی و در بر یکدیگر روح را بگذارد بعد از آن فوج میرود و بگذارد و یک میرود و فوج را پس
در وجه توفاه پس فرضیه او کسب منضرب مخج نصف و ثلث است و بسبب کنار اجتهاد حاصل فرضیه
در عدد ثلث نشان که دوست ضرب میکند و از مربع تقسیم صحیح میشود و نصیب فوج از این ثلث است فرضیه
او چهار است و در میان نصیب فرضیه توافق نصیب فوج و فرضیه را که دوست فرضیه او
که دوازده است ضرب کردیم پس چهار شد و از آن تقسیم صحیح میشود و همچنین قدر که طبقات با این و بدین
فرضیه ثانیته و از بعد از فرضیه او است که در نصیب ثانی و ثالث و رابع که در است ثلث او و جود
در صحت توافق و خود فرضیه او و صحت تباین در فرضیه او ضرب نموده حاصل تقسیمند طریقه
تصحیح فرائض منقذات بتفصیل که ثلث فلاحه الی عاده شمس به آنکه از اوقات تمام است اینکه
کسی صیحت کند که شخصی اصنی را شل حصه بعضی مرثیه بدین پس برین صیحت استخراج پس منقذات فرائض
خواهد بود و شاکسی صیحت کند که نه در بعد از نصیب پس باید داد و موصی میرود و بگذارد و بگذارد
و یک فخر لیس اصل فرضیه با قطع نظر از صیحت است چهار است و رعایت صیحت و احتمال از کمالی آنکه

نقصان حصه موسى له رسد بی سهم ورشه جائد کرد و دیگر که نقصان آن غیر از و غیر بی اثر شود
و اول اوضح است و بنابر آن تصحیح فرضیه از سی شصت خواهد شد اگر سهم رتبه اجازت دهند و لا
از سی شصت طریق تصحیح آن است که اولاً با قتل نظر از وصیت تصحیح فرضیه نمایند و بعد آن بجهت
سهمیه با هم بگیرند فرضیه بنویسند که مقدار مجموع آن فرضیه وصیت خواهد بود و نقصان بر جمع نظر
نماید خواهد کرد و یک کافی العول عند العاطفه مثلاً در مثال معروض اصل فرضیه اربعت و چهار است
و نصیب بیلران چهاره پس ای سهم که چهاره سهم را بر عمل می افزایند یکی می شصت هم شود
و چون که چهاره از شصت می شصت بیشتر است پس لا محاله اجازت ورشه در کار خواهد بود پس اگر عاقل
دهند همین فرضیه کا خواهد بود چنانچه اعمال دیگر خواهد شد اگر اجازت دهند بلکه وصیت را و کنند هم
آن هم شکالی ندارد چنانچه صوت وصیت در غیر از شصت نافذ نخواهد شد پس محال است باید که فرضیه
از سه فرض کنند و یک حصه بگویند پس سهمیه اگر ورشه بکنند شصت فرضیه و الا بکنند که با
فرضیه شان تباين را یا توافق بر تقدیر اول فرضیه آنها را در سه ضرب کنند و بر تقدیر اول
توافق آنرا در سه ضرب کنند و آنچه حاصل شود فرضیه را خواهد بود پس در مثال که سائر و شصت هم
یعنی تصحیح خواهد شد بر تقدیر یک بعضی ورشه اجازت دهند و بعضی اتماع نمایند حتی تا فوز
و تصحیح فرضیه را خواهد داد و آن جا که جمعی را عمل تصحیح کرده اند است که اولاً فرضیه وصیت
است بر سه و وصیت هر دو تصحیح نمایند چنانکه اشاره بان گذشت بعد آن بگویند که نسبت میان فرضیه و
و فرضیه و میان شصت یا توافق با معنی الا هم پس اگر میان شصت یکی از اقسام فرضیه و
که یکی ضرب نمایند و اگر توافق با تصحیح فرضیه می آید و دیگر یکی از دیگر یکی بکنند پس آنچه حاصل ضرب باشد
فرضیه طلبه بخوابد و سهم غیر و غیر را از آن تخفیف متباین او و طریق تصحیح است که در صوت
که آن نصیب غیر از فرضیه اجازت کرده و در سه ضرب نصیب غیر را از سه ضرب اجازت بکنند و در صوت
توافق کرده و نصیب غیر از سه ضرب اجازت بکنند و در سه ضرب بکنند و در توافق سه ضرب
و ضرب بکنند می شود و نصیب غیر از توافق آن توافق سه ضرب بکنند و یا در سه ضرب و یا در توافق سه ضرب

بهر یک می دهند و می گویند که از آنچه بعد از آن هر یکی از بزرگان باقی مانده اند نیست خالصه
 پس در مثال آنکه چونکه فرضیه اجازت و وصیت فرضیه نسبت بود افق نصف در یک
 در نصف می شش که عجب است که در شش شده است و در چهار سهم حاصل شده و این
 فرضیه مطلوبه کذا
 مسئله الاجازة م ۳۸ - ۲۸۴

ابن	بنت	زوج	موصی له
۱۳	۵	۳	۱۳

در مسئله الرد من ۳۹ توافق بالنصف ۱۵

ابن	بنت	زوج	موصی له
۲۵۲	۱۳۳	۵۴	۱۲
۳۴۲	۱۷۱	۷۲	۱۶

پس اینی که میرسد از مسئله اجازت چهاره است از او در خبر و فایده و که عجب است که در یک سهم
 و نجاه و حاصل شده و بر اینست که غیر نیست آنچه از مسئله در نصف است که نوره است و در یک
 یکصد و دو سه حاصل شد و آنچه در غیر مجزیه از مسئله در یک سهم و در نصف مسئله حاضر یا ختم نجاه و
 حاصل شد و مجموع این سه سهم چهار سهم حاصل شد و در نصف مسئله مطلوبه و در یک سهم و در یک سهم
 موصی له خواهد بود و آن زلفت و نصف مذکور که در مسئله است و در چهار سهم و در یک سهم
 از نصف میرسد چنانچه خواهد ماند شده طریقت بود که از سوا حق وقت است و بعد از آنکه است که
 فرضیه اما در حاکم است در ست سار و بعد از آن بنفید که نصیب بود که از ثلث می نوباید که اگر
 یا بعد از ثلث باشد پس صاحب با تراج فرضیه و دیگر شده است و اگر از ثلث باشد پس اگر فرضیه
 صحیح ثلث نیز باشد و ثلث صحیح داشته باشد و الا آن فرضیه را در ضرب کنند و بعد از آن تقسیم
 معلوم کنند که زیاده نصیب ثلث به مقدار است و هرگاه از آن تخفیف کنند بجز آنکه زیاده اصل فرضیه
 از سهام بود که در نسبت از آن نسبت تباین یافته باشد فرضیه اصل را در فرضیه اجازت ضرب کنند
 نسبت توافق معلوم الا گفته باشد جزو فنی فرضیه اصل را در فرضیه اجازت یا بالعکس ضرب نمایند

